

سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی در دانشگاه

تئوری اقتصاد سیاسی

راجو جی. داس



ترجمه‌ی خسرو صادقی بروجنی

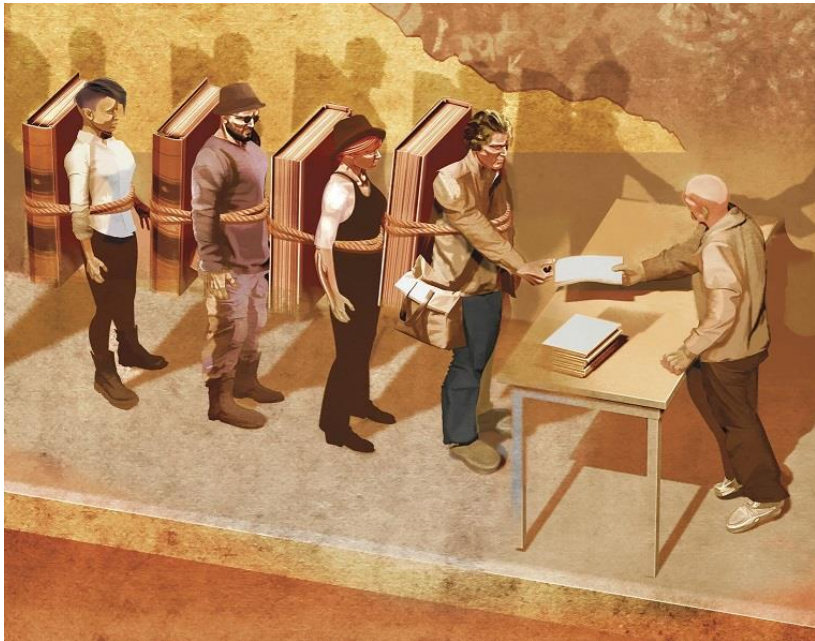


Illustration by Pierre Fortin

اشاره‌ی مترجم

با شروع مهرماه یعنی ماهِ بازگشایی دانشگاه در ایران این پرسش پیش‌روی ما قرار می‌گیرد که دانشگاه و آموزشی که در آن ارائه می‌شود دارای چه کارکردی است و دانشگاه چه آموزه‌هایی را با چه هدفی تولید و بازتولید می‌کند؟ متن حاضر به موقعیت دانشگاه در جامعه‌ی طبقاتی موجود یعنی نظام سرمایه‌داری می‌پردازد. ما در ایران به جز ساختار اقتصاد سیاسی که بخش جدایی‌ناپذیری (هرچند پیرامونی) از نظام سرمایه است با ایدئولوژی مذهبی نیز روبرو هستیم. اگر کارکرد دانشگاه در دیگر کشورها تولید کارکنان و کارگران ماهر و متخصص برای ارزش‌افزایی بیشتر و همچنین بدیهی و جاودانه جلوه‌دادن نابرابری‌های جامعه‌ی طبقاتی است، در جغرافیای ایران، دانشگاه کارکرد تقویت ایدئولوژی حکومتی را نیز ایفا می‌کند. این که کارکرد مذکور تا چه حد توانسته به اهداف خود برسد بحثی جداگانه است اما بررسی محتوای دروس تدریس‌شده در دانشگاه، ساختار آموزشی، روابط دانشجو و استاد، میزان آزادی بیان و عمل دانشجویان در پرسشگری و نقد بنیان‌های ایدئولوژی حاکم و ... نشان می‌دهد اگر هنوز اندک جانی به کالبد دانشگاه مانده بیش از آن که محصول آموزش رسمی باشد ماترک حضور فعال خود دانشجویان در میدان‌های غیررسمی‌تر مانند حلقه‌های مطالعاتی یا مؤسسه‌های خصوصی است؛ مؤسساتی که هرچند تا حد زیادی از مدهای فکری جهانی تبعیت می‌کنند اما هنوز به‌مانند فضای رسمی راه پرسشگری و نقد بنیادین را کاملاً سد نکرده‌اند.

پرفسور راجو جی. داس استاد جامعه‌شناسی دانشگاه یورک در مطلب پیش‌رو به مفاهیمی می‌پردازد که امروزه دیگر بسیاری از آن‌ها برای دانشجوی ایرانی نیز ملموس است؛ مفاهیمی چون کالایی‌شدن آموزش، پرولتریزه‌شدن اساتید دانشگاه، نقش ایدئولوژیک دانشگاه در طبیعی‌سازی آموزه‌های سرمایه‌داری، دستورکار نولیبرال و پسامدرنیستی برای جایگزینی سیاست طبقاتی با سیاست هویت و جایگاه حاشیه‌ای آموزه‌های انتقادی و رادیکال که فرهنگ پرسشگری و دنیای بهتری فراسوی نظام طبقاتی را پیش می‌برند.

مقدمه‌ی نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی

مبارزه‌ی طبقاتی جنبه‌ی ضروری همه‌ی جوامع طبقاتی چه در ایالات‌متحده آمریکا یا ایران و چه در انگلستان یا هند است. اشتباه است که فکر کنیم مبارزه‌ی طبقاتی فقط زمانی اتفاق می‌افتد که توسط مردم عادی صورت پذیرد. چنین دیدگاهی مردان و زنان معمولی را دردرساز و نخبگان را صلح‌طلب معرفی می‌کند. نه! مبارزه‌ی طبقاتی همیشه از بالا و از پایین در جریان است.

از بالا، قدرقدرتان اقتصادی با کمک دولتی که در اساس متعلق به آنهاست برای دفاع از امتیازات‌شان (ثروت آنها) که اساساً محصول کار، خون و عرق مردم عادی است، درگیر مبارزه می‌شوند.^۱ و از پایین، مردم عادی (کارگران و تولیدکنندگان خرد و ملیت‌ها/گروه‌های تحت‌ستم) هستند که برای بهبود شرایط و دفاع از حقوق سیاسی-فرهنگی خود به مبارزه می‌پردازند. آنها برای حفظ اندکی از شرایط انسانی‌شان تلاش می‌کنند.

مبارزه‌ی طبقاتی، چه از بالا و چه از پایین، در سه حوزه‌ی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک رخ می‌دهد. برای بازتولید یک جامعه‌ی طبقاتی مانند سرمایه‌داری، کافی نیست که ثروت یا منابع در دست طبقه‌ی مرفه باشد، واقعیتی که از نظر اقتصادی اکثریت بزرگی را مجبور می‌کند به کار مزدی تکیه کنند یا به تولید خرد متزلزل و ناپایدار مبتنی بر خوداستثماری وصف‌ناپذیر بپردازند یا هنگامی که مردم به بی‌عدالتی در محل کار یا بیرون اعتراض می‌کنند، از پلیس علیه آن‌ها استفاده شود. علاوه بر این ضروری است که شمار زیادی از مردم عادی دارای ایده‌هایی باشند که آنها را وادارد ترتیبات اجتماعی موجود را به‌سان نظراتی طبیعی و ذاتاً برای همه خوب بپذیرند یا آنها را مجبور کند برای امتیازاتی ناچیز به روش‌های ناکافی برای مبارزه روی آورند. اما، این ایده‌ها، یعنی ایده‌های طبقه‌ی حاکم نیز به چالش کشیده می‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین این‌گونه اتفاق می‌افتد.

^۱ بن‌گرید به: «سرمایه‌ی مارکس، سرمایه‌داری و محدودیت‌های دولت: ملاحظات نظری».

دانشگاه محل اصلی مبارزه‌ی ایدئولوژیک است، رسانه‌ها نیز مکان دیگری برای این کار هستند. به‌طور کلی، اساتید نظراتی را تبلیغ می‌کنند که بازتولید سرمایه‌داری را آن‌گونه که هست یا در اشکال کمی تعدیل‌یافته توجیه می‌کنند. این ایده‌ها می‌تواند و باید توسط دانشجویان (و جوانان) به چالش کشیده شود. پرسش اصلی این است که چگونه؟ این سؤال است که من در مقاله‌ی «سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی در دانشگاه» به آن می‌پردازم. این مقاله بخشی از کتابی در مورد ویژگی اجتماعی تولید دانش است که در حال تکمیل آن هستم. خوشحالم که این مقاله به فارسی ترجمه می‌شود و در اختیار دانشجویان و جوانان فارسی‌زبانی قرار می‌گیرد که تحصیلات خود را به تازگی به پایان رسانده‌اند یا قصد ورود به کالج/دانشگاه را دارند یا در واقع کسانی که از فرصت انجام این کار محروم شده‌اند. اساتید معمولاً به‌عنوان آموزگار دیده می‌شوند. آنها آموزگارند. اما خودشان هم نیاز به آموزش دارند. و دانش‌آموزان می‌توانند آموزش‌هایی را ارائه دهند که تا حدی از تفکرات خلاقانه و انتقادی خودشان در مورد زندگی خودشان ناشی می‌شود.

نقش آموزش واقعی باید این باشد که ما را وادار کند نگرش علمی نسبت به جامعه و طبیعت را توسعه دهیم و دارای آگاهی طبقاتی باشیم، یعنی آگاه باشیم که چرا در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن ثروت زیادی وجود دارد در حالی که بیشتر مردم نمی‌توانند نیازهای اولیه‌ی خود را برای غذا، آب، انرژی، مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و غیره برآورده کنند و در فقر طاقت‌فرسایی به‌سر می‌برند، چرا این چشم‌انداز واقعی وجود دارد که بشریت به دلیل گرمایش جهانی تا سرحد مرگ می‌سوزد یا در جنگ‌های هسته‌ای کشته می‌شود، یا چرا جهان قادر به توقف نسل‌کشی‌های وحشتناک و مهیب نیست یا این‌که چرا برخی کشورها دائماً اکثریتی از کشورهای دیگر را از نظر اقتصادی (از طریق به‌اصطلاح تحریم) یا نظامی یا هردو روش تهدید می‌کنند و شرایطی را به آنها تحمیل می‌کنند. این باید بخشی از آموزش باشد که بدانیم چرا چنین آموزشی که باید ارائه شود در دسترس نیست. این‌که سرمایه‌داری چگونه در اساس با نیازهای مردم عادی و پایداری کره‌ی زمین ناسازگار است و امپریالیسم چه چیزی است که سرمایه‌داری پیشرفته باید به آن تبدیل شود و کشورهای فقیرتر را تهدید کند، باید

بخشی از آموزش باشد که هم‌اکنون به دانشجویان عرضه نمی‌شود. چنین آموزشی اگر ارائه نمی‌شود باید مطالبه شود.

چکیده

مبارزه‌ی طبقاتی یک جنبه‌ی ضروری جامعه است. هم‌زمان که مردم عادی برای بهبود شرایط خود مبارزه می‌کنند، توانگران اقتصادی برای دفاع از امتیازاتشان درگیر مبارزه می‌شوند. بنابراین، مبارزه‌ی طبقاتی از پایین و از بالا و بر سر منافع و ایده‌ها رخ می‌دهد. برای بازتولید سرمایه‌داری، کافی نیست که منابع در دست یک تا ده درصد بالا باشد و بدین ترتیب اکثریت جامعه را از نظر اقتصادی مجبور به کار مزدی کنند یا این‌که پلیس علیه اعتصاب کارگران وارد عمل شود. همچنین لازم است شمار کثیری از مردم عادی صاحب نظرانی باشند که سازوکارهای موجود جامعه را به‌عنوان اموری طبیعی یا ذاتاً خوب برای همه بپذیرند. اما، این نظرات نیز به چالش کشیده می‌شوند و به این ترتیب مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین رخ می‌دهد. دانشگاه مکان اصلی مبارزه‌ی ایدئولوژیک است. به‌طور کلی، اساتید ایده‌هایی را تبلیغ می‌کنند که بازتولید سرمایه‌داری را آن‌گونه که هست یا در اشکال کمی تعدیل‌یافته توجیه می‌کند. این نظرات می‌تواند توسط دانش‌جویان به چالش کشیده شود. هدف اصلی این مقاله بحث مختصر در مورد ماهیت مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک در دانشگاه و ارائه‌ی یک سری پرسش‌ها از دیدگاه دانشجویانی است که می‌توانند با بسیاری از ایده‌های رایج در دانشگاه مخالفت کنند.

مقدمه

حل مشکلات عمده‌ی بشری مستلزم درک نظری کافی از چرایی مشکلات و چیزی است که می‌توان در قبال این مشکلات انجام داد. به‌گفته‌ی روزنگارتن (۲۰۱۴)، نویسنده‌ی کتاب «مارکسیسم انقلابی آنتونیو گرامشی»، روشنفکران «دیدگاه‌های مرتبط با حوزه‌های مورد علاقه‌ی عمومی را بررسی، شفاف‌سازی، استدلال، دفاع و

نظریه‌پردازی می‌کنند» (ص ۱۳۵). متأسفانه، نویسندگان از طرح پرسش یا نقد گسترده‌تر صرف‌نظر می‌کنند [۱] درک نظری که موجب نقد (یا پرسشگری) می‌شود، دلایل عینی مشکلات نظم اجتماعی کنونی و ناکافی بودن ایده‌های تبلیغی در مورد آن و آینده‌اش را آشکار می‌کند.

مبارزه با جهان مستلزم پرسش‌گری است: زیر سؤال بردن جهان و ایده‌های مربوط به آن، در کار فکری نقش اساسی دارد. پرسشگری روشن‌گر است زیرا به واسطه‌ی آن تفکر خود و دیگران را تقویت می‌کنیم. پرسشگری کاربردی است چون ما از طریق آن مخالفت می‌کنیم: نه تنها با فرآیندهای عینی که مشکلات عمده‌ی ما را ایجاد می‌کنند، بلکه با نظراتی مخالفیم که نظام در ما تلقین می‌کند تا توانایی ما را برای مبارزه با آن تضعیف کند. زمانی که با محدود کردن دانشگاه و دیگر اشکال آزادی و استیلای سیاست‌های پس‌احقیقت که معمولاً واقعیات و دروغ به‌منظور سلطه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی درآمیخته است (Das, 2023a; 2023b) سروکله‌ی گرایش‌های فاشیستی پیدا می‌شود، بسیار مهم است که فرهنگ پرسش‌گری به‌طور گسترده به‌عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک مردم عادی علیه نظام اعمال شود.

دانشگاه فضایی مهم برای پرسش‌گری است. ثانیاً بخشی حیاتی از عرصه‌ی فکری است که، همانطور که گرامشی (۱۹۷۱) می‌گوید، مانند یک ماشین تولیدکننده‌ی ماشین است (ص ۱۵). از این گذشته، اساتید دانشگاه (یعنی افرادی که فکر می‌کنند) در حالی که دانشجویان خود را آموزش می‌دهند، به تولید افراد متفکر کمک می‌کنند. سؤال پرسیدن دانشجویان از مربیان شکلی از مشارکت فعال آنها در فرآیند یادگیری است که فرآیند متابولیک (سوخت‌وسازی) همکاری بین آنها و بخشی ضروری از خودآموزی آنهاست. وانگهی، اکثریت عمده‌ی دانشجویان نیز کارگران آینده هستند. بسیاری از آنها در حال حاضر کارگردانان هستند زیرا برای تأمین هزینه‌ی تحصیل خود نیاز به کسب درآمد دارند. بنابراین، ایجاد دیدگاه انتقادی در جامعه برای زندگی کاری آنها نیز مهم است. وقتی دانشجویان از مربیانشان مؤدبانه سوال می‌پرسند، ممکن است به آموزش مجدد آنها نیز کمک کنند. به هر حال، مربیان ممکن است از (دوباره) آموزش دیدن سود ببرند.

این مقاله در ادامه به هفت بخش تقسیم شده است. در این مقاله توضیح مختصری درباره‌ی ماهیت جامعه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک ارائه می‌کنم. در بخش دوم، دو شکل از مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک در دانشگاه را مورد بحث قرار می‌دهم. در بخش بعدی، نقدهای گسترده‌ای را به دانشگاه ارائه می‌کنم. بخش چهارم مجموعه‌ای از پرسش‌ها از دیدگاه دانشجویانی را ارائه می‌دهد که می‌توانند با ایده‌های رایج در دانشگاه مخالفت کنند. این پرسش‌ها به جهان‌بینی فلسفی اساتید و نیز دیدگاه‌های آنان در مورد ماهیت جامعه‌ی مدرن، از جمله نقش آموزش علوم اجتماعی و علوم انسانی در آن و پیشنهادهای (تلویحی) آنها برای تغییر مربوط می‌شود. پرسش صرف کافی نیست. بخش ماقبل آخر به این موضوع می‌پردازد که چگونه دانشجویان می‌توانند برای بهبود کیفیت آموزش و زندگی کاری خود یک سری مطالبات را از سیستم دانشگاهی و جامعه به‌طور کلی مطرح کنند. بخش پایانی، خلاصه‌ی مقاله است.

روابط طبقاتی، سرمایه‌داری و اشکال مبارزه‌ی طبقاتی

دانشگاه، مانند هر چیز دیگری، فقط زمانی قابل درک است که در ارتباط با سایر بخش‌های جامعه و در کل جامعه دیده شود. جامعه‌ی طبقاتی مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی کنونی است. بنابراین، باید با نظریه‌ی طبقاتی شروع کرد [۲]. طبقات زمانی وجود دارند که یک گروه (که اقلیت کوچکی هستند) منابع تولیدی جامعه را به‌طور مؤثر کنترل کند و به‌وسیله‌ی آن، کار اضافی (یا محصول اضافی) را از اکثریتی که کنترل مؤثری بر این منابع ندارند، تصاحب کند. در نتیجه روابط بین طبقات روابط آنتاگونیستی (آشتی‌ناپذیر) است که به موجب آن طبقه‌ی حاکم از کار طبقات استثمارشده، و بنابراین، به بهای رفاه و آسایش آنها سود می‌برد. با توجه به این تضاد عینی، مبارزه‌ی طبقاتی همیشه امکان‌پذیر است و مشخصاً گهگاه پنهانی یا به‌صورت دیگر بیان می‌شود، و در یک زمان معین در برخی مکان‌ها بیشتر از مکان‌های دیگر رخ می‌دهد. جامعه از بیش از ده‌هزار سال پیش تاکنون به طبقات تقسیم شده است. جامعه‌ی مدرن - سرمایه‌داری - توسعه‌یافته‌ترین شکل جامعه‌ی طبقاتی است. سرمایه‌داری جامعه‌ای است که در آن: وسایل امرار معاش (مانند غذا، سرپناه) و ابزار تولید (مانند

زمین، معادن، کارخانه‌ها، ماشین‌آلات، نرم‌افزارها و غیره) خرید و فروش می‌شوند؛ کارگران مزدبگیر هیچ کنترلی بر مالکیت سرمایه‌داری و ارزش اضافی که تولید می‌کنند، ندارند و از خود فرایند تولید بیگانه شده‌اند. آنها همچنین کنترلی بر قدرت دولتی ندارند. روابط طبقاتی برای تداوم و تقویت خود مستلزم سرکوب مردم بر اساس جنسیت، نژاد، مذهب و سایر هویت‌ها و روابط متفاوت است. با توجه به تضاد طبقاتی درونی سرمایه‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی همیشه در آن جریان دارد (Das, 2022b).

مبارزه‌ی طبقاتی اشکال مادی و ایدئولوژیک دارد. یعنی مبارزه‌ی طبقاتی به ترتیب بر سر منافع و عقاید رخ می‌دهد. مبارزه‌ی طبقاتی زمانی شکل اقتصادی-سیاسی به خود می‌گیرد که بر سر منافع طبقاتی متضاد که سیاسی و اقتصادی است، در می‌گیرد. شکل مادی مبارزه در محل کار (مثلاً مبارزه بر سر مدت زمان یا شرایط کار) و در بازارها (مانند مبارزه بر سر دستمزد و تورم) رخ می‌دهد. شکل مادی مبارزه در حوزه‌ی سیاسی نیز گسترده‌تر رخ می‌دهد (مانند مبارزه برای دفاع از حقوق دموکراتیک یا بر سر تخصیص منابع برای خدمات عمومی؛ مبارزه برای قانون حداقل دستمزد). مبارزه‌ی طبقاتی زمانی شکل ایدئولوژیک به خود می‌گیرد که در قلمرو ایده‌هایی اتفاق بیفتد که در نهایت به منافع طبقاتی متضاد مربوط می‌شود. مطابق با هر موردی از مبارزه‌ی طبقاتی بر سر منافع عینی، مبارزه‌ی طبقاتی بر سر مجموعه‌ای از نظرات مرتبط با آن منافع وجود دارد. ایده‌ها مخالف نظام و حامی نظام هستند.

اصطلاح مبارزه‌ی طبقاتی اغلب به معنای مبارزه‌ی استثمارشدگان یا توده‌ها (کارگران و تولیدکنندگان خرد) به کار می‌رود. این دیدگاهی غیردیالکتیکی و اشتباه است. (یک دیدگاه اشتباه دیگر این است که اگر طبقات استثمارشده درگیر یک مبارزه‌ی آشکار نشوند، ساختار طبقاتی و طبقات وجود ندارند). مبارزه‌ی طبقاتی، مادی و ایدئولوژیک، هم از پایین و هم از بالا است. (جدول ۱) [۳]

جدول یک. اشکال مبارزه‌ی طبقاتی		
مبارزه‌ی طبقات مختلف		
مبارزه در عرصه‌های مختلف	از پایین (توسط طبقه‌ی استثمارشده)	از بالا (توسط طبقه‌ی استثمارگر)
ایدئولوژیک (برسر ایده‌ها)	مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین	مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از بالا
اقتصادی- سیاسی (برسر منافع)	مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی-سیاسی از پایین: ۱- برسر منافع آنی، ۲- برسر روابط مزدی/ مالکیت	مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی از بالا: ۱- برسر منافع آنی، ۲- برسر روابط مزدی/ مالکیت

مبارزه‌ی طبقاتی از پایین زمانی است که طبقه‌ی استثمارشده برای منافع مادی و ایدئولوژیک خود مبارزه می‌کند. در شکل مادی خود، مبارزه‌ی طبقاتی از پایین زمانی رخ می‌دهد که مردم عادی برای دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی خود درگیر مبارزه می‌شوند. با توجه به قشربندی هستی‌شناختی جامعه‌ی سرمایه‌داری، که به موجب آن ظواهر سطحی (یا منافع آنی) وجود دارد که در پس آن روابط ساختاری اجتماعی (روابط دستمزد/مالکیت) قرار دارد، مبارزه‌ی طبقاتی از پایین بر سر منافع دو شکل اصلی به خود می‌گیرد: مبارزه با نشانه‌های نظام برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی موقت (مبارزه‌ی اتحادیه‌ی کارگری، یا مرحله‌ی پایین‌تری از مبارزه‌ی طبقاتی بر سر منافع آنی)، و مبارزه علیه وجود بردگی مزدی و قدرت دولت سرمایه‌داری (مرحله‌ی بالاتر مبارزه‌ی طبقاتی، که شامل مرحله‌ی پایین‌تر مبارزه بر سر وجود روابط دستمزد/مالکیت است). به عبارت دیگر، مخالفت طبقه‌ی پایین با سرمایه‌داری اشکال مخالفت با مناسبات سرمایه‌داری بازار، مالکیت خصوصی، استثمار نیروی کار و سلب مالکیت تولیدکنندگان خرد و انقیاد امپریالیستی جنوب جهانی و همچنین مخالفت با اثرات عینی همه‌ی این روابط سرمایه‌داری (شامل فقر، نابرابری، دستمزدهای پایین و حمله به حقوق اتحادیه‌های کارگری) را به خود می‌گیرد. طبقات استثمارشده و/یا

نمایندگان ایدئولوژیک آنها نیز درگیر مبارزه با نظرات طبقه حاکم/استثمارگر می‌شوند؛ ایده‌هایی که به مناسبات سرمایه‌داری و آثار این روابط مربوط می‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی از بالا زمانی است که طبقه‌ی حاکم برای مقابله با تمام اشکال مختلف مبارزه‌ی توده‌های استثمارشده و دفاع و گسترش قدرت طبقاتی‌اش برای ادامه‌ی انحصار منابع تولیدی جامعه و استفاده از آنها برای کسب سود به هزینه‌ی توده‌ی مردم درگیر مبارزات خود شود و با استفاده از قدرت دولتی که اساساً به طبقه‌ی حاکم تعلق دارد آنها را از نظر سیاسی تحت سلطه‌ی خود درآورد (Das, 2022a). در واقع، اقدامات دولت طبقاتی به نمایندگی از طبقه‌ی حاکم، نوعی مبارزه‌ی طبقاتی از بالاست.

جلد اول «سرمایه»ی مارکس نظریه‌ای از روابط عینی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی فکری ارائه می‌کند (Das, 2017). مبارزه‌ی ایدئولوژیک شرط لازم برای مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز بر سر منافع اقتصادی است. اگر درست باشد که «بدون [نظریه‌ی] انقلابی ... هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد» (Lenin, 1902: 12)، همچنین درست است که بدون ایده‌هایی در حمایت از جامعه‌ی بورژوازی، طبقه‌ی حاکم و دولت‌ش نمی‌تواند آن را بازتولید کنند. جای تعجب نیست که نظریه‌ی اجتماعی مارکس (۱۸۵۹) نه تنها بر منافع اقتصادی طبقات مختلف و بخش‌های طبقاتی تمرکز دارد بلکه به «شکال/ایدئولوژیک»ی می‌پردازد «که در آن» مردم عادی «از تعارض» بر سر منافع اقتصادی خود «آگاه می‌شوند» و «با آن مبارزه می‌کنند» (کلمات مورب اضافه شده است). اقتصاد سیاسی مارکس این اصل ماتریالیستی تاریخی را نشان می‌دهد.

در سرمایه‌داری، منابع مولد (ابزار تولید) توسط یک تا ده درصد جامعه اداره می‌شود، به‌طوری که اکثریت عمده از نظر اقتصادی مجبور به تکیه بر کار مزدی هستند و بنابراین «جبر اقتصادی ملال آور» را تجربه می‌کنند (Marx, 1887: 523). با این حال، کنترل/انحصار منابع (یا سرمایه‌ی پولی) برای طبقه‌ی اقلیت کافی نیست. برای این‌که پول به‌عنوان سرمایه عمل کند، باید بخشی از جریان پول- کالا- پول شود. سرمایه‌داران برای کسب درآمد بیشتر، از طریق خرید نیروی کار و منابع مولد و تصاحب ارزش اضافی از کارگران، پول سرمایه‌گذاری می‌کنند. این جنبه‌ی اقتصادی گردش

سرمایه است. مورد آخر جنبه‌ی سیاسی هم دارد. برای بازتولید سرمایه‌داری، کافی نیست که سرمایه‌داران سرمایه را کنترل کنند و آن را برای سرمایه‌گذاری مجدد ارزش اضافی مناسب در چرخه‌های متوالی انباشت به کار بگیرند. همچنین باید از مخالفت بالقوه‌ی طبقه‌ی پایین، از جمله مخالفت با تولید ارزش اضافی و مالکیت خصوصی جلوگیری شود. انجام این کار مستلزم استفاده‌ی بالقوه و/یا واقعی از قدرت قهریه‌ی دولت (مانند قدرت پلیس علیه کارگران در صفوف اعتصاب) و همچنین ارائه‌ی برخی امتیازات نسبتاً ناچیز و عموماً فسخ‌شدنی است. اما نه جبر (کسل‌کننده) اقتصادی، نه جبر (بی‌رحمانه) فراقضایی و نه امتیازات (ناچیز) کافی نیست: علاوه بر این، طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت آن باید مطمئن شوند که مردم عادی دارای نظراتی هستند که موجب می‌شود آنها آزادانه و داوطلبانه روابط موجود و سازوکارهای جامعه را به مثابه امری طبیعی یا کم‌وبیش ذاتاً برای همه خوب بپذیرند. خلع سلاح مردم عادی از کنترل منابع و قدرت سیاسی جامعه (یعنی دولت) و «مسلح کردن» آنها به ایده‌های پشتیبان سیستم دو روی یک سکه است. مردم باید باور کنند که حتی اگر دنیای کنونی مشکلاتی دارد، دنیایی فراتر از تولید و مبادله سرمایه‌داری ممکن نیست چرا که مقصد نهایی تاریخ بشر است. [نظام کنونی] به طبیعی کردن سرمایه‌داری و خنثی‌سازی پتانسیل مبارزه‌ی طبقاتی از پایین علیه سرمایه‌داری نیاز دارد. به‌طور خلاصه، برای بازتولید سرمایه‌داری، لازم است که «طبقه‌ی کارگری وجود داشته باشد که بر اساس آموزش، سنت و عادت به شرایط آن شیوه‌ی تولید به‌عنوان قوانین بدیهی طبیعت نگاه کند» (مارکس، ۱۸۸۷: ۵۲۳؛ کلمه‌ی مورب از ماست). سرمایه نه‌تنها کالاها را برای سود تولید می‌کند همچنین با استفاده از نهادهای مختلف (مثلاً دستگاه دولتی) رضایت مردم عادی را برای پذیرش داوطلبانه نظام تولید کالایی سرمایه‌داری ایجاد می‌کند.

مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک در دانشگاه

مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین در دانشگاه

مارکس فراموش کرد که بگوید بیشتر این آموزش و شکل‌گیری عادت در حوزه‌ی دانشگاهی اتفاق می‌افتد. در واقع، «ساختار روابط اجتماعی در آموزش، انواع رفتار شخصی، شیوه‌های بازنمایی خود، خودانگاره و هویت‌های طبقه‌ی اجتماعی را توسعه می‌دهد که اجزاء اولیه و اساسی شایستگی شغلی هستند» (Hill, 2017: 44). بنابراین، دانشگاه به‌عنوان فضایی برای انتشار ایده‌هایی عمل می‌کند که برای بازتولید طبقه‌ی کارگری که کم‌وبیش سرمایه‌داری را می‌پذیرد، ضروری است.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک از بالا از طریق مجموعه‌ای از «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» اعمال می‌شود (Althusser, 2001). نظام آموزشی «دستگاه ایدئولوژیک دولت غالب در صورت‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری است» (Althusser, 2001: 104). این‌جاست که دانشجویان دانش‌هایی را می‌آموزند که نه تنها به آنها کمک می‌کند تا کارگرانی شوند که در مبادلات کالایی سرمایه‌داری و در تولید (و توزیع) ارزش اضافی درگیر شوند، بلکه با کمال میل تولید و مبادله سرمایه‌داری را به‌عنوان وضعیت عادی می‌پذیرند.

به گفته‌ی (Lewontin (1979) «دانشگاه کارخانه‌ای است که سلاح‌هایی-سلاح‌های ایدئولوژیک- را برای جنگ و مبارزه‌ی طبقاتی می‌سازد و مردم را برای استفاده از آنها آموزش می‌دهد» (ص ۲۵). او می‌افزاید: «دانشگاه منبع ایجاد ایدئولوژی، مشروعیت‌بخشی به ایدئولوژی و تبلیغ ایدئولوژی است. ایجاد، مشروعیت‌بخشی، و تبلیغ سه کارکرد دانشگاه‌های بورژوازی هستند (Lewontin, 1979).

اساتید معمولاً این ایدئولوژی-ترکیبی از حقایق، نیمه‌حقیقت و دروغ- را تبلیغ می‌کنند که کم‌وبیش بازتولید سرمایه‌داری را آن‌گونه که هست یا آن‌طور که اندکی اصلاح شده توجیه می‌کند (Eagleton, 2007). تقریباً واضح است که اساتید این‌گونه عمل می‌کنند و اقدام‌شان به‌عنوان پیوند بسیار قوی بین دانشگاه از یک سو و طبقه و دولت سرمایه‌دار از سوی دیگر بیان می‌شود. این پیوند، تحولات نظری و روش‌شناختی

علوم اجتماعی و انسانی و تا حدی علوم طبیعی را نیز شکل داده است (Heller, 2016). برای مثال، دانشکده‌های اقتصاد، سرمایه‌داری را طبیعی‌سازی کرده‌اند، تصویر آرمانی از به‌اصطلاح بازار آزاد آن ارائه داده‌اند و تحقیقات خود را به تحلیل‌های کمی از نظامی تقلیل داده‌اند که تصور می‌کنند بهترین چیزی است که بشر می‌تواند به آن دست یابد (Heller, 2016). به همین ترتیب، رشته‌ی جغرافیا در تأکید بر نقش فاصله (اشکال فضایی/جغرافیایی فعالیت‌های انسانی) و محیط طبیعی، کم‌تر بر نقش فرآیندهای استثمارگرانه و ظالمانه در جوامع تأکید دارد. جغرافیا اغلب بر چگونگی اهمیت فضا و مکان تمرکز دارد، گویی روابط طبقاتی فقط یک دغدغه‌ی ثانویه و تصادفی است.

جامعه‌شناسی از لحاظ نظری احتمالاً هوشمندانه‌ترین رشته‌ی علوم اجتماعی است که به‌درستی بر روابط اجتماعی تأکید دارد، اما روابط طبقاتی و غیرطبقاتی نژاد، جنسیت، گرایش جنسی و غیره را طوری در نظر می‌گیرد که گویی روابط طبقاتی هیچ اولویت علی ندارد. همانطور که اولمن (۲۰۱۵) می‌گوید، علوم سیاسی این توهمات کاذب را ایجاد می‌کند که علمی است، سیاست را مطالعه می‌کند، می‌توان سیاست را جدا از سایر علوم اجتماعی و تاریخ مطالعه کرد، دولت بی‌طرف است و این که بخش عمده‌ای از علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته، باعث پیشرفت دموکراسی می‌شود. زیست‌شناسی را به‌عنوان یک رشته در میان علوم، فناوری، مهندسی و ریاضی در نظر بگیرید. لوونتین (Lewontin) (۲۶: ۱۹۷۹) زیست‌شناس مارکسیست، می‌گوید: «[زیست‌شناسی] بیش از دیگر علوم طبیعی، منبع بسیار مهمی از سازوبرگ ایدئولوژیک برای مبارزه‌ی طبقاتی است». در زیست‌شناسی به‌عنوان یک رشته از مجموعه‌ی علوم، فناوری، مهندسی و ریاضی (STEM)، جبرگرایی زیست‌شناختی رایج است. این ایده که «همه‌چیز در ژن ماست، تفاوت در موقعیت، ثروت و قدرت اجتناب‌ناپذیر است، انقلاب‌های بورژوازی قرن هجدهم هر کاری که ممکن بود برای از بین بردن نابرابری‌های غیرطبیعی (انسان ساخت) انجام دادند و فقط نابرابری‌های ذاتی و طبیعی باقی می‌ماند» (Lewontin, 1979: 26). به گفته‌ی زیست‌شناس دانشگاه هاروارد، لوونتین (۱۹۷۹) می‌نویسد: «در قرن هجدهم هیچ تفاوت زیست‌شناختی بین طبقات وجود

نداشت، بنابراین انقلاب‌ها می‌توانستند موفق شوند. اما امروزه طبقه‌ی حاکم از نظر زیست‌شناختی برتر از طبقه‌ی کارگر است، بنابراین موفقیت انقلابی غیرممکن است» (ص ۲۷). جبرگرایی زیست‌شناختی دلیلی ارائه می‌دهد که چرا ساختن جامعه‌ای کمونیستی غیرممکن است، جامعه‌ای «که در آن، به رغم تفاوت‌های [زیست‌شناختی]، همه از منافع روانی و مادی یکسانی از جامعه برخوردار شوند» (Lewontin, 1979). همه‌ی این‌ها حاکی از آن است که پیشرفت بشریت به سمت برابری طلبی قبلاً به بالاترین مرحله‌ی خود رسیده است. تفسیر جبرگرایی زیست‌شناختی که در بالا ذکر شد، مشابه دیدگاه پایان تاریخ فوکویاما (۱۹۸۹) است.

نیاز ساختاری جامعه‌ی سرمایه‌داری، یا نیاز توانگران اقتصادی و حامیان سیاسی‌شان، برای انقیاد ایدئولوژیک مردم عادی خودبه‌خودی فراهم نمی‌شود. راهبردهای خاصی اعمال می‌شود. در واقع، طبقه‌ی حاکم، همراه با دولت خود، از چندین راهبرد مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک در دانشگاه استفاده می‌کند. اولین راهبرد کلی‌تر است: به طور مستقیم یا غیرمستقیم، تا حد زیادی، پایه‌ی مادی دانشگاه (یعنی بودجه‌ی دانشگاه) را کنترل می‌کند. این امر به طبقه‌ی حاکم این امکان را می‌دهد که تولید و انتشار عقاید در مورد جهان طبیعی و اجتماعی را کم‌وبیش کنترل کند. گذشته از همه‌ی اینها،

طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال بر وسایل تولید فکر نیز کنترل دارد، به طوری که در نتیجه عموماً گفته می‌شود عقاید کسانی که فاقد ابزار تولید فکری هستند، تابع کسانی است که چنین ابزاری را در اختیار دارند (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵)

اولویت به آموزش فنی و مرتبط با کسب‌وکار با هدف بهبود نیروهای مولد، از طریق تغییرات فنی و سازمانی، در نتیجه افزایش نرخ ارزش اضافی نسبت به آنچه نیروی کار برای هر ساعت کار برای بازتولید خود دریافت می‌کند، داده می‌شود. همچنین اولویت به آموزشی (مانند علوم اجتماعی و انسانی) داده می‌شود که از ارزش‌ها/عملکردهای سرمایه‌داری حمایت ایدئولوژیک می‌کند. (۴) گرایش دانشگاه برای پاسخگویی مستقیم به نیازهای سرمایه‌داران و دولت از زمان روی آوردن به شکل نولیبرالی سرمایه‌داری در

جهان پس از دهه ۱۹۷۰ قوی‌تر شده است. «امروزه دانشگاه آشکارا خود را بر اساس الگوی شرکتی (corporation) و منطق بازار که هدایتگر همه‌ی تصمیمات است طراحی می‌کند» (Clawson and Leiblum, 2008: 16).

ثانیاً، طبقه‌ی حاکم بهترین مغزهای طبقات استثمرشده (و نه فقط از صفوف طبقه‌ی خود) را تصاحب می‌کند. همان‌طور که مارکس می‌گوید: «هرچه طبقه‌ی مسلط بتواند بهترین افراد را از طبقات تحت‌سلطه جذب کند، حکومت آن مستحکم‌تر و خطرناک‌تر است» (به نقل از اثر Moufawad-Paul, 2018). مشوق‌های مادی مختلف (مانند بورسیه‌های تحصیلی بر اساس نیاز و شایستگی) تا حدی برای لزوم استخدام مردان و زنان با استعداد با پیشینه‌های فقیرتر و تحت‌ستم اجتماعی به کار گرفته می‌شود. در واقع، «دانشگاه برای جذب روشنفکران بالقوه و هدایت انرژی آنها به گونه‌ای عمل می‌کند که یا مستقیماً به نفع طبقات حاکم تمام شود یا آنها را به سمت بحث‌های دانشگاهی بی‌اثر و فردگرایانه‌ی عمدتاً جدا از توده‌های وسیع هدایت کند» (Moufawad-Paul, 2018).

با توجه به این‌که تربیت مدرس در دانشگاه سال‌ها طول می‌کشد و تحصیل امری پرهزینه است، اساتید عموماً از خاستگاه نسبتاً مرفهی برخوردارند (تجارت، مالکیت مستغلات و خانواده‌های خرده‌بورژوا یا خرده سرمایه‌دار که اتفاقاً از نظر فرهنگی نیز دارای موقعیت مسلط هستند). آنچه که استادان، اعم از زن و مرد، تدریس و تحقیق می‌کنند، تا حد زیادی بازتاب‌دهنده‌ی طبقه و موقعیت محدود طبقاتی‌شان است. «هستی اجتماعی» محدودیت‌هایی را برای «آگاهی» فرد (از جمله تصور فرد از خود و دیگران) ایجاد می‌کند (Marx, 1859). درس‌هایی که در مورد جامعه تدریس می‌کنند، عموماً به زندگی مردان و زنان عادی نمی‌پردازند- یعنی کسانی که به فروش نیروی کارشان یا مقادیر کمی از کالاها/خدمات تولیدی خود وابسته هستند. این‌ها افرادی هستند که نیازهای اولیه‌شان تقریباً برآورده نشده است و اغلب مورد خشونت پلیس و ستم نژادی و جنسیتی و سایر اشکال سرکوب قرار می‌گیرند و به دلیل آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از جامعه‌ی سودمحور بیشترین زیان را متحمل می‌شوند. زمانی که دانشگاهیان به زنان و اقلیت‌ها می‌پردازند، به جای آن دسته از

غیرسفیدپوستان و زنانی که باید هر روز با دستمزد ناچیز در مشاغل بی‌ثبات کار کنند یا خرده‌فروشان کالا و کسانی که برای رفع نیازهای اولیه‌ی خود تلاش می‌کنند، اغلب در مورد غیرسفیدپوستان و زنان نسبتاً مرفه صحبت می‌کنند (مثلاً دانشگاهیان تقریباً مرفه و سایر افراد طبقه‌ی متوسط، شهرداران شهرها، رهبران ارشد سیاسی یا مقامات دولتی). (Das, 2022d).

ثالثاً، اساتید و مدیران محافظه‌کار با خدمت به دانشگاه به نمایندگی از طبقه‌ی حاکم، و آگاهی از امکان مبارزه‌ی طبقاتی در دانشگاه «به زبان غیرطبقاتی و تکنوکراتیک حرفه‌ای صحبت می‌کنند»، در حالی که آن‌ها «برای قضاوت درباره‌ی مارکسیسم و مارکسیست‌ها از نظر طبقاتی مشکل خاصی ندارند»: Horton, 1977: (79). به عبارت دیگر، آنها به راحتی می‌توانند بفهمند که برخی از ایده‌ها جهان را از دیدگاه توده‌ها تبیین می‌کنند، دارای ویژگی طبقاتی هستند و می‌توانند خطرناک باشند (ibid.:79). در واقع، مارکسیسم جدی‌ترین هدف مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از بالا است. هرچند اکثر دانشگاهیان، دانشگاه را از نظر ایدئولوژیک تقریباً بی‌طرف می‌دانند اما دانشگاه، مانند نظام مدارس و کالج‌ها، در اساس ضدمارکسیستی است. دانشگاه محل دائمی مک‌کارتیسم برای متهم کردن مارکسیست‌ها به خرابکاری و خیانت و اخراج‌شان از دانشگاه از طریق راهبردهای پنهان و/یا آشکار است. این اقدام گاهی آشکارتر از زمان‌های دیگر است. «ضرب‌المثل معروفی می‌گوید اگر اصول بدیهی هندسه^۲ بر منافع انسان تأثیر بگذارد مطمئناً تلاش‌هایی برای رد آن‌ها انجام می‌شود» (Lenin, 1908). این در مورد مارکسیسم هم صدق می‌کند، که قوی‌ترین مجموعه‌ی نظرات علمی است که سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد، آن را نقد می‌کند و نظریه‌ای طبقه‌محور در مورد لزوم مبارزه و موانع آن برای جامعه‌ای بدون طبقه است. مارکسیسم «مستقیماً در خدمت روشنگری و سازماندهی طبقه‌ی پیشرو [یعنی طبقه کارگر] در جامعه‌ی

^۲ Geometrical axioms قواعد کلی یا بدیهیات هندسی اشاره به قواعد پذیرفته‌شده‌ای دارد که همه بر سر آن توافق دارند. مثلاً این که کل از جزء بزرگتر است یا اگر A با B برابر باشد و B با C پس آن‌گاه A با C هم برابر است (م).

مدرن است»، و «وظایف پیش روی این طبقه و [نیاز به] جایگزینی اجتناب‌ناپذیر نظام کنونی با نظامی جدید، یعنی کمونیسم را نشان می‌دهد، به همین دلیل است که «این مکتب باید برای هر گام رو به جلو در طول زندگی خود مبارزه کند» (Lenin, 1908) [۵]. نتیجه‌ی همه‌ی مبارزات طبقات حاکم در دانشگاه علیه کمونیسم این واقعیت است که دانشجویان به گونه‌ای آموزش می‌بینند که به درک عینی و انتقادی آن‌ها از جهان به طوری که ریشه‌های اجتماعی-بوم‌شناسانه‌ی مشکلات بشریت را بفهمند، کمک نمی‌کند.

اهمیت تهدیدات افکار مارکسیستی برای دانشگاه‌ها را می‌توان در این واقعیت مشاهده کرد که آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، به عنوان نهاد دولتی دوحزبی در دفاع از منافع بلندمدت طبقه‌ی حاکم در سطح جهان، مجبور شده برای اعمال فشار پسامدرنیسم بر مارکسیسم در دانشگاه سخت تلاش کند چرا که پسامدرنیسم مبهم‌سازی ایده‌آلیستی واقعیت را ترویج می‌دهد (Moufawad-Paul, 2018) و بر اقدامات فردی مسالمت‌آمیز و از نظر سیاسی مبارزه‌ی زبانی مناسب علیه تبعیض برضد اقلیت‌ها متمرکز است. واضح است که ایده‌های رادیکال یا مخالف نظام در دانشگاه ناپسند شمرده می‌شوند و اگر در برخی بخش‌ها وجود دارند، در بهترین حالت تحمل می‌شوند، در حالی که نظرات طرفدار نظام فعالانه ترویج می‌شوند. در عین حال، برخی اساتید رادیکال و مارکسیست به‌عنوان نشانه‌ای از مشارکت صوری و اقدام نمادین برای ایجاد ظاهری از تعادل و این‌که معرفت دانشگاهی نتیجه‌ی بحث و مناظره آزاد و عاری از تعصب است به کار گرفته می‌شوند.

دانشگاه فقط محل ایدئولوژی طرفدار سرمایه‌داری و ضدکمونیستی نیست، بلکه محل کار، تولید و تبادل دانش (و سایر کالاها مانند کالاهای مورد نیاز دانشگاه از جمله ماشین‌آلات و محیط مصنوعی که سرمایه‌ی زیادی را جذب می‌کنند) است. بنابراین به تعبیری که در ادامه می‌آید در معرض یک مبارزه‌ی طبقاتی غیرایدئولوژیک از بالا هم قرار گرفته است. طبقه‌ی حاکم «دانشگاه سرمایه‌داری را تغییر شکل داده و ویژگی‌های نولیبرالی را تحمیل کرده است» که شامل: «کاهش شدید بودجه‌ی دولتی و دولت‌های متورم با دستمزدهای بیش از حد بالا؛ وابستگی بیشتر به قراردادهای کوتاه‌مدت و

اساتید قراردادی؛ شهریه‌ی بالای دانشجویان که از طریق وام‌های هنگفت پرداخت می‌کنند؛ [و] تضمین سود با ثبت اختراع مالکیت معنوی» است (Sexton, 2016) (2017). اکثر کارگران در دانشگاه- اساتید و دانشجویان- به‌عنوان کارگران پاره‌وقت تحت شرایطی کار می‌کنند که از نظر اقتصادی بیگانه‌کننده و از لحاظ احساسی استرس‌زا است. بنابراین، مبارزه‌ی طبقاتی از بالا در دانشگاه صرفاً ایدئولوژیک نیست بلکه خصلت اقتصادی-سیاسی هم دارد که در قالب شرایط کاری نامطلوب کارگران دانشگاهی بیان می‌شود و همان‌طور که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد مبارزه‌ی اقتصادی-سیاسی از پایین در دانشگاه را برمی‌انگیزد.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک از پایین در دانشگاه

مکان‌های تولید ایدئولوژی همچنان که مقرهای تولید مادی‌اند، جایگاه‌های مبارزه‌ی طبقاتی از پایین هم هستند. دانشگاه یکی از این مکان‌هاست. ایده‌هایی که در حمایت از طبقه‌ی سرمایه‌دار و/یا دولت آن در نظام آموزشی تبلیغ می‌شوند، می‌توانند توسط دانشجویان به چالش کشیده شوند و می‌شوند. کلاوسون و لیبوم (2008: 26) می‌گویند دانشگاه آمریکایی در پاسخ به فشارهای عمومی و ترس‌های سیاسی از زمینه‌های نخبه‌گرایانه‌اش، به‌عنوان یک مکان مبارزه توسعه یافته است. پس سؤالی که برای دانشگاهیان مترقی و مارکسیست مطرح می‌شود این است: همان‌طور که لوونتین (1979: 25) می‌پرسد: «نقش محل کار ما در مبارزه‌ی طبقاتی چیست و چگونه می‌توانیم از طریق مکانی که در آن کار می‌کنیم وارد مبارزه‌ی طبقاتی شویم؟». پاسخ او این است که: به‌عنوان کارگران در دانشگاه، که «یک کارخانه‌ی اسلحه‌سازی» است، کارخانه‌ای که «به ساخت ابزار سلطه‌ی طبقاتی مشغول است»، اختلال در این تولید باید «وظیفه‌ی اصلی ما» باشد. یعنی ما باید «سلاح‌هایش را از کار بیندازیم، از استفاده‌شان در میدان نبرد جنگ طبقاتی جلوگیری کنیم، و درعین حال، بکوشیم تا سلاح‌های دیگری-سلاح‌های متقابل- بسازیم که که می‌تواند به دست مردم در سمت دیگر مبارزه‌ی طبقاتی سپرده شود» (ص. 26).

هدف سیاسی یک کارگر دانشگاهی، مثلاً به‌عنوان یک عالم زیست‌شناسی یا علوم‌اجتماعی در دانشگاه، که تمایل دارد در مبارزه‌ی طبقاتی از پایین شرکت کند، این است که به دانشجویان و کسانی که خارج از دانشگاه هستند «سلاح‌هایی ارائه دهند که می‌دانند آن‌ها می‌خواهند اما هنوز در اختیار ندارند یا نمی‌دانند چگونه از آن استفاده کنند» (ص. 27). همان‌طور که طبقه‌ی حاکم و روشنفکرانش راهبردهای متفاوتی برای مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک خود دارند، اساتید ترقیخواه/مارکسیست نیز می‌توانند راهبردهای خاصی را دنبال کنند و گاهی این کار را انجام می‌دهند.

اولاً، ترقی‌خواهان و مارکسیست‌ها «باید ابهام‌زدایی کنند و ابهام را که بخشی از سلاح ایدئولوژیک طبقه‌ی حاکم است از بین ببرند». ابهام‌زدایی باید جهان طبیعی و اجتماعی را «آن‌گونه که واقعاً هست» آشکار کند (ص 27). به‌عنوان یک مارکسیست باید از طریق فعالیت‌های آموزشی بخش زیادی از کاری را که در دانشگاه انجام می‌دهیم و بخش عمده‌ای از زمان و انرژی‌مان را صرف عملیات حقیقت‌گویی (truth-telling operation) (Lewontin, 1979: 27). این امر به‌ویژه با توجه به چرخش به سیاست فاشیستی پساحقیقت مهم است. این سیاست توسط پسامدرنیسم، ایدئولوژی اساساً ضدمارکسیستی رایج در بین اساتید، ارائه شده است.

ثانیاً، با توجه به این که «مطالعه‌ی مارکسیستی نمی‌تواند وضعیت علوم بورژوازی را به‌طور اساسی اصلاح و بهبود بخشد، زیرا در بیشتر موارد آنچه در این علوم از قلم افتاده یا مخدوش است، از یک پایه‌ی ایدئولوژیک آن‌قدر عمیق ناشی می‌شود که فقط یک تغییر انقلابی می‌تواند آنها را منزه و تکمیل کند» (ص. 28)، نیاز به ایجاد «جایگزین‌هایی است که سلاح‌سازان دانشگاه از آن استفاده نکنند» و در نتیجه «جنگ‌افزارهای [فکری] ایجاد شود که بتوانیم همدوش‌مان در مبارزه طبقاتی از آن استفاده کنیم» (p. 27). انجام این کار وظیفه‌ی اصلی یک مارکسیست دانشگاهی است (یعنی کسی که اول مارکسیست و بعد دانشگاهی است).

ثالثاً، با توجه به این که سرمایه از مشروعیت نهادهای دانشگاهی برای توجیه نظام کنونی استثمار و سرکوب استفاده می‌کند، مارکسیست‌ها و همه‌ی کسانی که از پایین به مبارزه‌ی طبقاتی می‌پردازند باید در عمل مشروعیت‌زدایی از ایده‌های برآمده از

دانشگاه شرکت کنند. نیاز است که شرح داده شود دانش دانشگاهی چگونه تمایل دارد واقعیت را از مردم پنهان کند.

«مشروعیت‌زدایی» نه فقط «شامل تبیین» این است که «حقایق واقعی جهان چیست»، بلکه به این می‌پردازد که «چرا دانشگاهیان محترم در آنچه به مردم درباره‌ی جهان می‌گویند فریبکار و گاهی بسیار متقلب‌اند» (Lewontin, 1979: 28). «مشروعیت‌زدایی از اقتدار ایدئولوگ‌های بورژوازی و ایدئولوژی آنها» مستلزم نوشتن و همچنین استفاده از رسانه‌ها است - «سخنرانی در رادیو، تلویزیون، مدارس، روزنامه‌ها و مجلات» (Lewontin, 1979). فراتر از «افشای ساده‌ی فریبکاری دانشگاهی»، ترقی‌خواهان و مارکسیست‌ها باید «آشکارا نشان دهند که چگونه چنین فریبکاری‌هایی توسط نظام تولید و تبلیغ دانش تحت‌عنوان دانشگاه بورژوازی انجام می‌شود» (p. 29). چهارم، نیاز است که ترقی‌خواهان و مارکسیست‌ها در دانشگاه‌ها به «عمل سیاسی در روابط کاری روزمره‌مان» روی آورند، یعنی «در محل کارمان وضعیتی ایجاد کنیم که تضاد را تشدید کند (و دانشگاه به‌مثابه‌ی محل کار مملو از تضاد شود) (Lewontin, 1979: 29) این رویه‌ی سیاسی با کاری که خود طبقه‌ی سرمایه‌دار با دانشگاه انجام می‌دهد تسهیل می‌شود: طبقه‌ی حاکم به‌عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی خود در بالا، آموزش را کالایی و دانشگاه را پراز کارگران آموزشی پرولتاریزه‌شده می‌کند. مارکسیست‌هایی که احیاناً «در دانشگاه قدرت دارند»، نباید «در مورد تطبیق با دانشگاه آگاهی کاذب داشته باشند» و «وضعیت مطلوب و حقیقی مؤسسه‌ی علمی نباید با واقعیت دانشگاه به‌عنوان یک نهاد سیاسی و تولیدکننده‌ی سلاح در جنگ طبقاتی اشتباه گرفته شود» (Lewontin, 1979).

مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک می‌تواند هم در داخل سپهر دانشگاهی و هم در رابطه‌ی متقابل بین آن و جامعه‌ی گسترده‌تر صورت پذیرد. رابطه‌ی متقابل به این امکان اشاره می‌کند که راه‌هایی وجود دارد که دانشجویان می‌توانند و باید مسئولیت آموزش خود را بر عهده بگیرند. برای مثال آنها می‌توانند گروه‌های مطالعاتی تشکیل دهند و کتاب‌ها، مقالات و وبلاگ‌های خاصی را بخوانند و بیرون از کلاس درس، خودشان در مورد موضوعات مشخصی بحث کنند (Das, 2011) چون چنین مطالب

و موضوعاتی در دانشگاه یا حذف می‌شوند یا در موردشان فقط لفاظی صورت می‌گیرد. برای دانشجویان این امکان وجود دارد و در واقع ضروری است که بیرون از کلاس‌های معمولی، کنفرانس‌ها و جلسات مشاوره با سرپرستان، خود را تا حدی آموزش دهند و محیط متعارف دانشگاه را به مجامع فکری خارج از دانشگاه، از جمله آن‌هایی که فعالان-پژوهشگران در آن مشارکت دارند، مرتبط کنند. همانطور که قدرت ایده‌های مارکسیستی، که بنیان‌گذاران آن فعال-پژوهشگر بودند نشان می‌دهد بهترین نظرات دانشگاهی اکثر اوقات در اصل متعلق به پژوهشگران غیردانشگاهی است که آن‌ها را به‌عنوان بخشی از تلاش‌شان برای تغییر ریشه‌ای جهان تولید می‌کنند [۶].

در بخش بعدی به این پرسش می‌پردازم که این راهبردها را چگونه پیاده‌سازی کنیم. من همزمان که در مورد جنبه‌ی عملی یا اقتصادی مبارزه‌ی طبقاتی (یعنی آخرین استراتژی که در مورد روابط کاری در دانشگاه به‌عنوان یک محل کار است) نظرات کوتاهی ارائه می‌کنم، عمدتاً بر روی اولی و تا حدی بر دومی تمرکز خواهم کرد (که بیشتر از آنچه لوونتین فکر می‌کند به هم مرتبط هستند). از نظر معنای واقعی این راهبردها، در بخش بعدی به نقد هویت طبقاتی و سرمایه‌دارانه‌ی دانشگاه خواهم پرداخت. در ادامه به این موضوع می‌پردازم که دانشجویان (و تلویحاً روشنفکران ارگانیک توده‌ها، از جمله اساتید مارکسیست و رادیکال) چگونه می‌توانند با زیرسؤال‌بردن دیدگاه‌های فلسفی و علمی اساتید جریان اصلی، درگیر مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین شوند.

مشکلات دانشگاهی از منظر مبارزه‌ی طبقاتی از پایین

مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین باید نشان دهد که دانشگاه چگونه محل مبارزه‌ی طبقاتی از بالا بوده است و مشکلات اساسی دانشگاه را آشکار کند. این مشکلات موجب آموزش نامناسب به دانشجویان می‌شود (Das, 2021).

نارسایی‌های فلسفی در دانشگاه

برای توصیف و تبیین درست جهان آن‌گونه که هست باید بر سر اصول فلسفی خاصی درباره‌ی جهان (واقعیت) و ایده‌هایی درباره‌ی آن توافق کرد. یک اصل مهم معرفت‌شناختی، نظریه برپایه‌ی واقعیات یا مشاهدات تجربی است. برای درک درست هر چیزی، باید نظریه‌ای داشت، نظریه‌ای که از جمله می‌گوید یک شیء (موضوع)، مثلاً «الف»، به دلیل ساختار درونی‌اش و به واسطه‌ی روابطش با سایر اجزاء (موضوعات) درون نظام کلی که «الف» بخشی از آن است «ب» را نتیجه می‌دهد (یا شرط لازم برای «ب» است) و چیزهای دیگر ثابت است. این نظریه است که به فرد کمک می‌کند بخش‌های مختلف جامعه را به یکدیگر ارتباط دهد. نظریه - که تولید آن نه تنها مستلزم تسلط گسترده بر نظرات موجود، بلکه نیازمند نقد این ایده‌ها با واقعیت‌های تجربی در گذشته است - به ما کمک می‌کند تا از تجربه‌های تاریخی (خوب و بد) آموزه‌های کلی را استنتاج و سیمای منسجمی از جامعه ایجاد کنیم. باید به این نظر متعهد بود که دانش تولیدشده، علمی برتر از ادعاهای مبتنی بر خرافات، باور شخصی، احساس، شهود، هویت شخصی/گروهی و غیره است [۷].

با این حال، شمار زیادی از اساتید به لزوم کار نظری اعتقاد ندارند. مریبان زیادی در گروه علم، فناوری، مهندسی، ریاضیات و خارج از این حوزه هستند که آشکارا تمایل دارند دانشجویان‌شان جهان را یا در آزمایشگاه و یا در میدان (مثلاً یک شهر، یک جنگل و ...) بررسی کنند. دریغا که بدون نظریه، انسان چیزهای زیادی را خواهد دید بدون اینکه واقعاً چیزی (خیلی چیزها) را ببیند. تحقیق و آموزش، بدون نظریه، نمی‌تواند

ماهیت روابط اجتماعی، سازوکارهای مربوط و پیامدهای تجربی ناشی از آن را شرح دهد. تعهد به خصلت علمی دانش، با چرخش پسامدرنیسم بسیار ضعیف شده است. نظریه- یا به طور کلی، اندیشه‌ی روشنفکری، از جمله روش تفکر- با کنش سیاسی مرتبط است (Das, 2022c). با این حال، اساتید به ندرت در مورد موضع سیاسی خود صریح هستند (یعنی دیدگاه آنها در مورد آنچه که باید در مورد چیزهایی که مطالعه می‌کنیم، انجام شود؛ اموری مانند مشکلات اجتماعی-بوم‌شناسانه بشریت). آنها تا جایی که در مورد نظریه صحبت می‌کنند، اغلب در مورد پیامدهای عملی موضع نظری خود چیزی نمی‌گویند. اما همان‌طور که گفته شد، بین موضع نظری و سیاسی فرد ارتباط وجود دارد. گذشته از همه‌ی این‌ها،

اگر بتوان الگوی کلی اندیشه‌ی یک نفر را بر اساس ارتباط او با مشکلات عملی مشخص ارزیابی کرد، با دانستن الگوی کلی افکار او، می‌توان کم‌وبیش پیش‌بینی کرد که این فرد معین چگونه به آن مشکل و دیگر مسائل عملی خواهد پرداخت. این همان ارزش آموزشی بی‌همتای روش تفکر دیالکتیکی است (Trotsky, 1942: 49).

برای تبیین بسنده‌ی جهان، باید بر روی برخی اصول دیگر نیز توافق کرد. این اصول شامل این ایده است که: الف) ساختارهای عینی روابط و فرایندهایی وجود دارد که بازتولید احتمالی آنها تحت تأثیر نحوه‌ی تفکر و عمل افراد است و ب) امور زندگی مان محصول اندیشه‌ی ما نیست، اگرچه ایده‌ها می‌توانند نقش مهمی در تغییرات اجتماعی ایفا کنند. در واقع، برای توضیح هر چیزی در جهان، باید با شرایط مادی و عینی که مردم در آن زندگی می‌کنند شروع کرد که غالباً جنبه‌ی اجتماعی دارد [۸]: روابط اجتماعی متضاد مستقل و ارجح بر کنش/فکر فردی است که به نوبه‌ی خود بر روابط اجتماعی تأثیر می‌گذارد. بر اساس چنین دیدگاهی که بر مادیت و عینیت زندگی و خصلت متضاد آن تأکید می‌کند، ناگزیر می‌شویم خصلت طبقاتی جامعه و دولت یعنی مسائل مربوط به کنترل مالکیت، ماهیت دولت و عاملیت جمعی مردم که ریشه در روابط تولید و مبادله دارد و ... را بررسی کنیم (Das, 2017, 2022a). فرد مجهز به چنین دیدگاهی، همچنین مجبور خواهد شد بررسی کند که روابط تولید و مبادله‌ی

سرمایه‌داری چگونه نه‌تنها به امپریالیسم و جنگ، بلکه به مجموعه‌ای از مشکلات عمده‌ی دیگر که قبلاً اشاره شد منجر می‌شود. بنابراین در دروس دانشگاهی غالباً باید بر هویت طبقاتی و به‌طور مشخص‌تر سرمایه‌دارانه‌ی جامعه تأکید شود.

اما این اتفاق عموماً در دانشگاه رخ نمی‌دهد: دانشگاه به‌عنوان محل مبارزه‌ی طبقاتی از بالا، غالباً مکانی بوده است برای آنچه گرامشی «روشنفکران سنتی» می‌خواند که به دروغ مشغله‌ی فکری خود را مستقل از هر طبقه‌ی اجتماعی می‌دانند و در عین حال ایده‌هایی را تولید می‌کنند که به بازتولید جامعه‌ی سرمایه‌داری کمک کند [۹]. «کار علمی «عینی»، «مستقل» و «بی‌طرف» بوده و هنوز هم شناخته می‌شود» (Hosseini, 2021). در حالی‌که جنگ طبقاتی به شکل انکارناپذیری در فضای دانشگاه جریان دارد، نخبگان مدیریتی دانشگاه لیبرال و همچنین دانشگاهیان همدست با آنها، همچنان در پشت نمای لیبرال-اومانستی پنهان می‌شوند (Hosseini, 2021).

دانشگاهیان و صاحب‌نظران خارج از دانشگاه در واقع اکثر اوقات دانشگاه را مکانی در نظر می‌گیرند که از نظر طبقاتی بی‌طرف است. نقد چنین نظری در مورد دانشگاه، به عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی از پایین مهم است. انکار این واقعیت که دانشگاه فضای تولید ایده‌های طرفدار سرمایه‌داری است، «پذیرش پندارِ روشنگری لیبرال است که دانشگاه را به‌عنوان فضایی آزاد فراتر از عملکرد قدرت» می‌داند و این که «مؤسسات آموزشی هیچ نقشی در استثمار اقتصادی و سلطه‌ی دولت ندارند» (Mills, 2014). چنین دیدگاهی «کاملاً غیرمارکسیستی و غیردیالکتیکی است که معتقد است استثمار فقط در کارخانه اتفاق می‌افتد و دولت فقط از طریق نیروهای پلیس خود عمل می‌کند» (Mills, 2014) مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین، که دانشجویان در آن نقشی حیاتی دارند، باید خصلت طبقاتی دانشگاه را افشا سازد و از آن به‌عنوان محل تولید نظرات طرفدار سرمایه‌داری یا ایده‌های طرفدار همه‌ی طبقات، مشروعیت‌زدایی کند. تحقیق و تدریس (حقیقت‌گویی) از فقدان عمومی تعهد به درک نظری و عدم تأکید بر ماهیت ماتریالیستی، متضاد و اجتماعی واقعیت رنج می‌برد. دروس دانشگاهی در واقع اغلب فقط به مسائل محیطی یا زیستی جدا از مسائل طبقات اجتماعی می‌پردازند

یا بر روی انسان منفرد (یا از لحاظ فرهنگی گروه‌های مشخصی از افراد) تمرکز می‌کنند که از روابط متضاد اجتماعی - مادی‌شان (یعنی روابط طبقاتی) جدا می‌شوند. این دروس اغلب بر پیچیدگی تجربی و تودرتوی یک مکان (به‌عنوان مثال یک شهر معین) یا بخشی از جامعه (مانند یک فعالیت اقتصادی خاص) یا منطقه‌ی جهان تمرکز می‌کنند، بدون این که چیزی (یا چیز زیادی) در مورد جامعه به‌عنوان یک کل بیان کنند. بنابراین دروس دانشگاهی نمی‌توانند به دانشجویان یاری رسانند تا کلیت جامعه‌ی سرمایه‌داری را از نظر ابعاد عمده و اساسی‌اش (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی) در سطح کلی و از نظر چگونگی تفاوت تاریخی و جغرافیایی‌شان و مطالعه‌ی تجربی آن کلیت هم از منظر الف) توصیف و تبیین کلیت و در نتیجه یافتن نظمی در جامعه که ناشی از شرایط عینی مادی-اجتماعی است و ب) فراروی رادیکال از جامعه‌ی کنونی، طور انتقادی نظریه‌پردازی کنند.

دانشگاه مملو از رویکردهای انتقادی است که در اصطلاحاتی مانند جامعه‌شناسی انتقادی، جغرافیای انسانی انتقادی، مطالعات مدیریت انتقادی و غیره مشهود است، اما انتقادی بودن به چه معناست و دلایل فلسفی اجتماعی نظری برای نقد چیست (Das, 2014)؟ تحصیلات دانشگاهی باید باعث شود مردم نسبت به جهان و ایده‌های آن انتقاد کنند، اما هر نقدی که در دانشگاه ارائه می‌شود اغلب به نقد جنبه‌های ذهنی یک ستم خاص محدود می‌شود تا کل جامعه یا کلیت اجتماعی. سرمایه‌داری، جامعه‌ای است که با ستم ویژه‌ی گروه‌های خاص رشد می‌کند، ستمی که هم گفتمانی/ذهنی و هم مادی/عینی است. وقتی نقدی از سرمایه‌داری وجود دارد، اغلب محدود به نقد (نسبتاً ملایم) شکل ویژه‌ای از سرمایه‌داری (مثلاً نولیبرالیسم) یا زیاده‌روی‌های خاص آن (مثلاً دستمزدهای بسیار پایین در جایی و تخریب شدید محیط‌زیست در جایی دیگر) است تا خود سرمایه‌داری. جای شگفتی است که چرا دامنه‌ی نقد اساتید عمداً محدود به نقد آن جنبه‌هایی از جامعه است که تا اندازه‌ای قابل تنظیم و تغییر هستند. همانطور که قبلاً اشاره شد، دیدگاه طبقاتی عموماً در اکثر برنامه‌های درسی دانشگاه در مورد جامعه وجود ندارد. طبقه همیشه از منظر توزیع نابرابر که ایده‌ی برابری را پیش فرض می‌گیرد مورد بحث قرار می‌گیرد. اما در مفهومی بنیادی، «برابری طبقاتی»

یک تناقض است: روابط بین سرمایه‌داران و کارگران در سرمایه‌داری چگونه می‌تواند برابرتر شود (به‌جز در یک مفهوم سطحی که چه کسی چقدر درآمد دارد؟) و تا زمانی که جامعه‌ی طبقاتی یا سرمایه‌داری به‌مثابه شکلی از جامعه‌ی طبقاتی وجود دارد، نظراتی درباره‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری که در دانشگاه (و خارج از آن) مورد بحث قرار می‌گیرد، چگونه می‌تواند از نظر طبقاتی بی‌طرف باقی بماند؟ لنین در این مورد به دو نکته‌ی مرتبط با هم اشاره می‌کند. «در یک جامعه‌ی گسیخته با تضادهای طبقاتی، ایدئولوژی غیرطبقاتی یا فراطبقاتی هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد». بنابراین، در جامعه‌ی مدرن ایده‌ها در نهایت، سوسیالیستی یا بورژوازی هستند (Lenin, 1902: 23) علاوه بر این،

بی‌تفاوتی [در قبال مبارزات طبقاتی] معادل بی‌طرفی نیست ... [در] عمل، بی‌تفاوتی نسبت به مبارزه به‌هیچ‌وجه به‌معنای کناره‌گیری از مبارزه، پرهیز از آن، یا بی‌طرف بودن نیست. بی‌تفاوتی، پیش‌تیبانی ضمنی از اقویا و از کسانی است که حکومت می‌کنند (Lenin, 1905).

دانشگاه ایده‌هایی را تولید و منتشر می‌کند که آشکارا طرفدار سرمایه‌داری‌اند، یا وقتی که تظاهر به بی‌طرفی می‌کنند، در بازتولید سرمایه‌داری شریک هستند.

تفکر «گروه کوچک» / «تجزیه‌شده» یا منطقه‌ای/بخشی

جامعه اغلب توسط اساتید به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شود (زنان، پناهندگان، بیماران روانی، مردم بومی، زندانیان، دگرجنس‌گرایان). این تقسیم‌بندی‌ها از آنجایی مهم هستند که به ستم و انقیاد بخش بزرگی از بشریت اشاره می‌کنند. با این حال، چنین رویکردی به جامعه، از جمله در شکل بین‌بخشی آن، مشکل‌ساز است، زیرا تا حد زیادی تشخیص نمی‌دهد که موقعیت گروه‌های حاشیه‌ای به‌هم مرتبط است و هر یک از این گروه‌ها به سرشت کلی اجتماعی - ماتریالیستی (طبقاتی) جامعه‌ای ارتباط دارند که بخشی از آن هستند. به عبارت دیگر، شناخت کمی از این واقعیت وجود دارد که با مطالعه‌ی یک گروه معین (یا در واقع یک مکان یا یک مسئله‌ی معین)، می‌توان در مورد کلیتی گفت که آن گروه (یا مکان یا مشکل) بخشی از آن است. شاید زیربنای

رویکرد آموزشی/ فکری بخشی و محلی که بسیاری از دانشگاهیان اتخاذ می‌کنند و به دانشجویان خود انتقال می‌دهند، این اصل سیاسی است که کل جامعه را نمی‌توان تغییر داد و تنها بخش‌های کوچکی از آن (مثلاً برخی از شرایط زنان یا بیماران روانی یا افرادی که در زندان هستند) را می‌توان تغییر داد و این نیز فقط به روش‌های نسبتاً کوچک و اصلاحی انجام می‌شود.

در زمینه‌ی تفکر دانشگاهی بخشی به مثال زیر توجه کنید. اساتید در کانادا یک رویداد دانشگاهی را غالباً با ادای احترام و به رسمیت شناختن اراضی بومی آغاز می‌کنند چرا که مؤسسه‌ی دانشگاهی در زمینی قرار دارد که توسط مهاجران اروپایی از مردم بومی گرفته شده است. به رسمیت شناختن این اراضی از آن جایی که قدردانی و طلب بخشش برای خطاها و بدرفتاری‌های گذشته را نشان می‌دهد از اهمیت زیادی برخوردار است. اما چنین اقدام گفتمانی، اگر از عمل سیاسی واقعی و ضروری برای بهبود زندگی مادی مردان، زنان و کودکان بومی جدا شود، و اگر قرار باشد جایگزین این اعمال شود، چندان معنایی برای ستم‌دیدگان ندارد. چنین رویه‌ی گفتمانی، کنش سیاسی را با اظهارات گفتمانی/زبانی تلفیق می‌کند و به جدایی از دنیای کار و تولید و زندگی کارگران بها می‌دهد و آن را ترغیب می‌کند؛ این انتراع، نمونه‌ای از جهان دانشگاهی است (Das, 2021, 2022d).

در نظر بگیرید اگرچه ساختمان‌های آموزشی درست مانند عبادتگاه‌ها، ساختمان‌های مجلس، کارخانه‌ها و غیره در زمین‌های گرفته‌شده از ساکنان اصلی ایجاد شده [۱۰]، بار همه‌ی این‌ها بر دوش مردان و زنان کارگر نیز بوده است. اگر ضروری است یک رویداد دانشگاهی را با سپاسگزاری شروع کنیم، باید قدردانی خود را نسبت به مردان و زنانی نشان دهیم که نیروی کارشان استثمار شده و زمین‌شان را هم گرفته‌اند. به بیان دیگر، اگر «قدردان زمین» هستیم، چرا «قدردان کار» نباشیم؟ در واقع، این موضوع اهمیت دارد که پیوسته اذعان کنیم کار دانشگاهی خودش اساساً مبتنی بر کار و مازاد اجتماعی تولیدشده توسط مردان و زنان عادی و معمولی است. این‌ها افرادی هستند که در محیط‌های کاری مانند معادن، مزارع، کارخانجات، مراکز تماس، آزمایشگاه‌ها، انبارها و فروشگاه‌های بزرگ کار می‌کنند، آسیب می‌بینند و گاهی

حتی می‌میرند. مهم است که در مورد مفاهیم آموزش و یادگیریِ قدردانی از نیروی کار تأمل کنیم، و در نظر داشته باشیم که چنین قدردانی باید با لزوم اقدامات سیاسی گسترده‌تر (مثلاً قانون دستمزد معیشتی متناسب با تورم، مسکن رایگان، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی برای همه) مرتبط شود که برای بهبود پایدار و قابل توجه شرایط مردان و زنان شاغل، از جمله مردم بومی، ضروری است. اما درگیر شدن در قدردانی و به‌رسمیت‌شناختن کار، دانشگاه را به سمت شکلی از سیاست سوق می‌دهد که از واقعیت روابط طبقاتی (که بر اساس سرکوب اقلیت‌ها رشد می‌کند و آن را قوت می‌بخشد) آگاه می‌شود و نه تنها از سیاست‌های مادی اصلاحی بسیار بهبودبخش، بلکه از سیاست هویت نیز فاصله می‌گیرد [۱۱].

دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ی نظام آموزشی

مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین در دانشگاه نمی‌تواند این نظر را بپذیرد که نقش اصلی یا تنها نقش نظام آموزشی عبارت است از: الف) ارائه‌ی مهارت‌های فنی و سازمانی به دانشجویان به‌طوری که آنها بتوانند تولید و مازاد (سود، بهره، رانت و غیره) را برای طبقه‌ی استثمارگر دارای مالکیت افزایش دهند و ب) ایده‌هایی ارائه می‌کند که اکثریت را از مطالبه‌ی کنترل بر تولید و مازاد و نیز اداره‌ی امور عمومی جامعه (که این روزها توسط سیاستمداران و مسئولان متعهد به منافع مالی اداره می‌شود) باز می‌دارد. آموزش در مورد محتوای آموزشی باید بخش مهمی از نظام آموزشی شود.

«اهمیت علم دقیقاً در این است: دانستن برای پیش‌بینی» (Trotsky, 1973: 219). به بیان دقیق‌تر، هدف اصلی دانستن این است که بدانیم چه اتفاقی می‌افتد و چرا، و چه چیزی انسان را از تبدیل شدن به آنچه می‌تواند باز می‌دارد، تا بتواند برای ایجاد آینده‌ای متفاوت‌تر از آن‌چه اکنون وجود دارد، اقدام کند. مهارت‌های فنی و سایر مهارت‌های این چنینی مهم هستند. به هر حال، همه‌ی اشکال جامعه نیاز به گسترش تولید و بهره‌وری دارد. اما تولید اتفاق می‌افتد، و فقط می‌تواند در چارچوب برخی روابط خاص تاریخی اتفاق بیفتد. این روابط در حال حاضر استثمارگرانه، ظالمانه و از نظر جسمی و زیست‌محیطی مضر است. بنابراین، نیاز به واری انتقادی ماهیت این روابط

و بررسی نوآرانه‌ی امکان راه‌های ایجاد جایگزینی دموکراتیک، سالم (از لحاظ فیزیکی و ذهنی) و از نظر محیط‌زیستی پایدار وجود دارد. نظام آموزشی باید این امر را محقق کند. اما این‌طور نیست.

چه پرسش‌هایی برای چه جامعه و چه آموزشی؟

همان‌طور که دیدیم، یک راهبرد مهم مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از پایین در دانشگاه، عمل ابهام‌زدایی است که باید جهان طبیعی و اجتماعی را «آن‌گونه که واقعاً هست» آشکار کند و به عبارت دیگر به حقیقت‌گویی بپردازد (Lewontin, 1979: 27). بیان حقیقت در مورد جهان شامل نظرات مناسب در مورد وجود (هستی‌شناسی) و ماهیت حقیقت و ایده‌ها (معرفت‌شناسی) است.

حقیقت‌گویی مستلزم گفتن خود حقیقت است: راست گفتن. توضیح این‌که چه چیزی را بگوییم، مثلاً از نظر عینی بگوییم تقسیمات اصلی در جامعه چیست؟ از آن‌جایی که در دانشگاه دائماً دروغ‌ها و نیمه‌حقایق (half-truths) زیادی گفته می‌شود، دانشجویان باید در این مورد سؤال کنند.

با توجه به بحث قبلی در مورد مشکلات دانشگاهی، هم‌اکنون نمونه‌هایی از سؤالاتی را که خود دانشجویان ممکن است از استادان‌شان بپرسند، ارائه خواهیم کرد. پرسیدن این سؤالات بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک خود دانشجویان است. با دلایلی موجه می‌توان گفت: گروه اساتید (و به‌ویژه اعضای هیئت علمی) هم باید (دوباره) آموزش ببینند. همان‌طور که در واقع مارکس (۱۸۴۵) گفت: «آموزش خودِ آموزگار ضروری است». اساتید باید به قدر کافی متواضع باشند تا به سؤالات دانشجویان گوش دهند و آماده شوند تا توسط آنها آموزش ببینند. دانشجویان - به‌عنوان یادگیرندگان و به‌سان کارگران آینده - باید به اندازه‌ی کافی جسور باشند تا نقش معلمان را برعهده بگیرند. برای پرسیدن انواع سؤالاتی که به دانشجویان پیشنهاد می‌کنم، از آنان دعوت می‌کنم که نقشی را در نظر بگیرند که گرامشی روشنفکران اندام وار (ارگانیک) مردان، زنان و کودکان کارگر، یعنی توده‌ها می‌نامد.

پرسش‌های فلسفی

با توجه به این‌که دیدگاه‌های فلسفی ما تا حدی بر تفکر و دانش ما در مورد آنچه در جهان اتفاق می‌افتد تأثیر می‌گذارد، شما چه دیدگاه فلسفی را اتخاذ می‌کنید؟ به طور مشخص‌تر: آیا فکر می‌کنید اموری در جهان اجتماعی وجود دارد (مانند بازار سهام، محیط مصنوع، جنگل‌ها، کارخانه‌ها، لزوم کار مزدی، و غیره) که تقریباً مستقل از شیوه‌ی تفکر کنونی ما در مورد آن‌هاست یا آن‌ها تاحدودی همچون ساختارهای اجتماعی-ذهنی وجود دارند؟ آیا می‌توان یک جامعه را صرفاً بر اساس نحوه‌ی تفکر مردم در مورد خودشان و جامعه به‌عنوان یک کل ارزیابی کرد؟ به بیان دیگر، آیا مقابله با «دنایای موجود واقعی وقتی که یک نفر صرفاً با تعبیر "این جهان" با آن مبارزه می‌کند» (Marx and Engels, 1845) امکان دارد؟

نظر شما این است که مردان و زنان قبل از اینکه بتوانند در سیاست، علم، هنر، مذهب، تماشای فیلم در نتفلیکس (Netflix) و ایراد سخنرانی در زوم (Zoom) درگیر شوند اول از همه باید بخورند، بنوشند و سرپناه، لباس، مراقبت‌های بهداشتی و غیره داشته باشند؟ به عبارت دیگر، آیا هستی و شرایط مادی که تحت روابط اجتماعی عینی وجود دارد، تبیین اولیه‌ی اتفاقات زندگی ما حتی در زمانی است که شرایط مادی تحت تأثیر جنبه‌های گفتمانی جامعه قرار می‌گیرد؟ آیا شما به مکتب اعتبار یکسان اعتقاد دارید که باور دارد همه‌ی نظرات در مورد یک شیء یا فرآیند معین به یک اندازه معتبر هستند؟ [۱۲] دانش بر اساس عقل و شواهد در مقابل شهود، احساسات و باورهای صرف تا چه حد بسنده است؟ آیا دانش علمی بر سایر روش‌های شناخت برتری دارد؟ آیا فکر می‌کنید ماهیت یک چیز/فرآیند به روابط آن با چیزها/فرآیندهای دیگر بستگی دارد و بازتاب دهنده‌ی روابطی در جهان است که کلیت‌هایی را تشکیل می‌دهند که در طول زمان تغییر می‌کنند و تغییرات عمده‌ی اجتماعی ناشی از تضادهای درونی آنها در جامعه است؟

هنگامی که که ما در مورد تغییر می‌شنویم، آیا می‌دانید که تغییر هم تغییر تدریجی است و هم تغییر جهشی، و اینکه دومی زمانی اتفاق می‌افتد که تغییر کمی به تغییر

کیفی تبدیل شود؟ آیا نظر شما این است که در مرحله‌ی کنونی جامعه‌ی بشری، تغییر بخش‌های جامعه مستلزم تغییر کل است و محدودیت‌های شدیدی برای تغییر کمی، یعنی تدریجی وجود دارد؟

آیا درست است که فرض کنیم فرایندهای اجتماعی همه جا یکسان است؟ [۱۳] چرا دستورالعمل‌های آموزشی دانشگاه در واقع اغلب از لحاظ جغرافیایی محدوداند؟ چرا این فرایندها در اروپای غربی و آمریکای شمالی معمولاً به‌عنوان هنجار در نظر گرفته می‌شوند، و تمرکز اصلی دانشگاه، ایده‌هایی است که اتفاقات این مناطق را در سطح نسبتاً مشخصی توضیح می‌دهند. چرا ارتباط عمیق و متقابل اتفاقات «جوامع غربی» با آن‌چه در جهان پیرامونی (جایی که اکثر مردم جهان زندگی می‌کنند) رخ می‌دهد آن‌طور که باید به رسمیت شناخته نشده است؟ برعکس، چرا ایده‌ای که در اروپا توسعه یافته است باید لزوماً ارتباط محدودی با جهان کم‌تر توسعه‌یافته داشته باشد؟ آیا بین الف) نظرات نسبتاً انتزاعی گسترش‌یافته در انگلستان یا هند، که کاربرد اجتماعی-جغرافیایی وسیع‌تری دارند و ب) مفاهیم نسبتاً مشخصی که چنین نیستند، تفاوتی وجود ندارد؟

سؤالاتی در مورد علم جامعه

تقسیم‌بندی- شکاف- اصلی (عمده) اجتماعی در جامعه‌ی کنونی چیست؟ [۱۴] آیا تضاد عمده در جامعه بین دو طبقه‌ی اصلی یعنی بین اکثریت عظیم مردان و زنانی که یا هیچ کنترلی بر ابزار تولید (مانند زمین، معادن، کارخانه‌ها، فروشگاه‌های بزرگ و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی) ندارد یا کنترل کمی دارند و اقلیت کوچکی است که از این کنترل برخوردارند؟ یا بین: مردان و زنان، غیرسفیدپوستان و سفیدپوستان، متولدین خارج و متولدین داخل، جوامع بومی و استعمارگران شهرک‌نشین‌شان و غیره است؟ اگر یکی از این تقسیمات اخیر، تقسیم‌بندی اولیه است، منشأ اجتماعی عینی آن تقسیم چیست؟ ظلم و ستم بر برخی گروه‌ها تأثیر نامطلوبی بر زندگی آنها می‌گذارد و بدین سبب ارزش دارد با آن مبارزه‌ی سیاسی کرد، اما طبقه و تقدم آن بر سایر روابط چطور؟

آیا ثروت کسانی که منابع مولد جامعه را اداره می‌کنند (مثلاً یک درصد یا ده درصد بالایی ثروتمندان) در اساس از ثمره‌ی کار مردم عادی ناشی می‌شود، یعنی از این واقعیت که مردان و زنان کارگر فقط بخشی از ارزشی را که تولید می‌کنند به شکل دستمزد/حقوق می‌گیرند، و همچنین، ثانیاً، این واقعیت که تولیدکنندگان کوچک بهای سودآوری برای ثمره‌ی کارشان دریافت نمی‌کنند؟ آیا فقر و نابرابری و آسیب‌های شدید محیط‌زیستی فقط آثار جانبی و ناگوار سرمایه‌داری هستند؟ یا آنها در ذات سرمایه‌داری وجود دارند؟ آیا هنوز چیزی به نام امپریالیسم وجود دارد؟ یا امپریالیسم مفهومی منسوخ شده است زیرا جریان‌های جغرافیایی فزاینده‌ای از کالا و سرمایه بین شرق و غرب و در سراسر بازار جهانی وجود دارد؟ آیا سرمایه‌داری انحصاری کشورهای سرمایه‌داری از نظر فنی و اقتصادی پیشرفته به امپریالیسمی تبدیل می‌شود که مازاد را از کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته تصاحب می‌کند؟ اگر با این دیدگاه موافق هستید، آیا فکر می‌کنید روسیه و چین کشورهای امپریالیستی هستند؟ و اگر نیستند، در هر جنگ واقعی یا نیابتی ایالات متحده در حال حاضر (علیه روسیه) یا در آینده (مثلاً علیه چین)، شما طرف چه کسی خواهید بود و چرا؟ آیا قدرتهای غربی در حمایت از حقوق بشر، حاکمیت ملی و دموکراسی جنگ می‌کنند؟ اگر نه، چرا این قدرتها جنگ‌های بی‌پایان راه می‌اندازند؟

نقش اساسی دولت در جامعه چیست؟ آیا نقش اصلی دولت حفظ روابط مالکیت موجود بر اساس استفاده‌ی واقعی و/یا تهدیدِ توسل به زور است و با امتیازات مادی ناچیز و محدود و مداخلات ایدئولوژیک، مردم عادی را مجبور می‌کند ترتیبات اجتماعی را فعالانه یا منفعلانه بپذیرند؟ یا دولت نهادی بی‌طرف برفراز تعارضات بین طبقات استثمارشده و استثمارگر است؟

آیا اگر مردم عادی بیشتر کار کنند و ارزش‌های اخلاقی بهتری داشته باشند و بر اساس هنجارهای اعتماد و عمل متقابل به یکدیگر کمک کنند، مشکلات عمده‌ی جامعه حل خواهد شد؟ آیا تفاوت‌های ژنتیکی یا عصبی، نابرابری در موفقیت‌های افراد را توضیح می‌دهد؟ آیا مشکلات عمده‌ی بشریت با سازوکارهای لجام‌گسیخته‌ی بازار که به مالکان خصوصی اجازه می‌دهد هر طور که می‌خواهند به کسب‌وکار بپردازند، حل

خواهد شد؟ یا آیا شما معتقدید در حالی که شرایط اجتماعی-اقتصادی زندگی مردم، کم‌وبیش باید به بازار واگذار شود، اما دولت باید فقط زمانی مداخله کند که شکست بازار رخ دهد؟ آیا دولت باید مراقب فقرا و حاشیه‌نشینانی باشد که از مزایای بازار محروم شده‌اند؟ و اگر دولت باید در حوزه‌ی اقتصادی مداخله کند، حد و مرز بیرونی چنین مداخله‌ای چیست که نمی‌تواند از آن فراتر رود؟ آیا سطحی از مقررات از بالا، یعنی تنظیم توسط دولت، همراه با برخی اقدامات از پایین توسط مردم عادی، مانند راه‌اندازی تعاونی‌ها، فعالیت اتحادیه‌های صنفی و غیره، در اساس ما را فراتر از جامعه‌ی کنونی به جامعه‌ای می‌برد که در آن نیازهای همه به طور پایدار و عادلانه برآورده شود؟ به طور مشخص‌تر، آیا دولت، از جمله در اشکال لیبرال-دمکراتیک، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های غیردولتی (NGO) و سازمان‌های جوامع محلی می‌تواند مشکلات عمده‌ی جامعه را به‌طور قابل توجهی حل کند؟ چرا نقد جامعه توسط اکثر اساتید تقریباً همیشه به جای نقد تولید و مبادله‌ی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، یا نقد این است که چگونه گروه‌های خاص به رسمیت شناخته نمی‌شوند، یا نقد زیاده‌روی سرمایه‌داری (مثلاً فقر شدید) یا نولیبرالیسم است؟

تصور شما از یک جامعه‌ی خوب که بر نوشته‌ها و سخنرانی‌های کلاسی شما تأثیر می‌گذارد چیست؟ آیا جامعه‌ی آینده‌ای را تصور می‌کنید که شکل کمی بهتری از سرمایه‌داری، یعنی یک سرمایه‌داری با نابرابری اقتصادی اندکی کم‌تر، آسیب‌های محیط زیستی کم‌تر، ستم کم‌تر بر زنان و اقلیت‌های نژادی، و ناموزونی کم‌تر در توسعه‌ی بین شهرها و روستاها و میان آنهاست؟ یا جامعه‌ی آینده‌ای را تصور می‌کنید که در اساس با جامعه‌ی موجود متفاوت است، یعنی جامعه‌ای فراتر از الزامات سودآوری (از طرف شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ)، که در آن دموکراسی اقتصادی و سیاسی وجود دارد، و منابع مولد عمده به‌طور دموکراتیک و جمعی توسط مردان و زنان از نژادها و ملیت‌های مختلف اداره می‌شوند تا نیازهای انسان را به شیوه‌ای برابری‌طلبانه، مسالمت‌آمیز، از نظر بوم‌شناختی منطقی و از لحاظ جغرافیایی عادلانه، بی‌درنگ برآورده کنند و تمایز بین کار یدی و فکری و بین مناطق روستایی و شهری به‌مرور لغو شود؟ به بیان دیگر، آیا شما آینده‌ی نوع بشر را کمونیسم یعنی یک جامعه‌ی پرولتری-

دمکراتیک از همکاری جهانی می‌دانید؟ و اگر جامعه باید به روش‌های اساسی تغییر کند، کدام گروه از مردم- دانشجویان، زنان، سرمایه‌داران مترقی، مقامات دولتی، دهقانان، مردم جنوب جهانی، گروه‌های تحت ستم نژادی یا مردان/زنان طبقه‌ی کارگر (چند نژادی)- مهم‌ترین عامل در چنین پروژه‌ای است و چرا و دقیقاً چگونه می‌توانند جایگزین نظم اجتماعی فعلی شوند؟

اگر جامعه باید به شیوه‌های اساسی تغییر کند، آیا این یک روش تدریجی انتخاباتی با کمک فشار غیرانتخاباتی است، یا سرنگونی انقلابی نظم اجتماعی که توسط توده‌های متعهد به دموکراسی از پایین در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجرا می‌شود؟ یا فکر می‌کنید سرمایه‌داری واقعاً بزرگ‌تر از آن است که شکست بخورد و اگر بخواهیم آن را با جامعه‌ای جدید جایگزین کنیم، آنقدر مرج پیش خواهد آمد که حتی ممکن است از گرسنگی بمیریم؟ آیا ایجاد یک جامعه‌ی جدید در محدوده‌ی یک کشور جدا از بقیه- یا اکثر بخش‌های- جهان ممکن است؟ یا این فرآیند باید یک روند جهانی، هرچند از نظر جغرافیایی ناموزون، شود؟ چگونه مبارزه‌ی توده‌ها علیه خصلت ضد دمکراتیک جامعه و ستم ملی با مبارزه‌ی آنها علیه نظام تولید برای سود مبتنی بر بردگی مزدی و مالکیت منابع در دست بنگاه‌های خصوصی بزرگ مرتبط شود؟

مطالبه‌ی دانشجویان برای آموزش جایگزین و جامعه‌ی بدیل

من بر اهمیت نظریه در آموزش تاکید کرده‌ام و گفته‌ام که برای گسترش فهم نظری، باید فرهنگ پرسشگری را توسعه داد. اما صرف نقد اساتید- پرسشگری از آنها- کافی نیست. بحث فوق در واقع بیانگر آن است که دانشجویان برای بهبود آموزش و زندگی خود باید یک سری مطالبات را از دانشگاه و جامعه نیز مطرح کنند. همان‌طور که آلتوسر (1970) گفت: «یادگیری به وسیله‌ی نظریه ضروری است- اما در عین حال یادگیری با توده‌ها بسیار مهم و اساسی است» (p. 9) دانشجویان، به‌سان کارگران آینده (بسیاری از آنها همین الان کارگر هستند)، وجوه اشتراک زیادی با شاغلان خارج از دانشگاه دارند. این افراد- رنج و مبارزات‌شان- منبع عظیمی برای یادگیری هستند. وقتی دانشجویان و کارگران با هم برای حقوق خود مبارزه می‌کنند، این مبارزه به نفع

هر دو آن‌هاست، و زمانی که این مبارزه بر اساس نظریه‌ای جامع و دقیق تحلیل شود، می‌تواند به منبع آموزش دانشجویان برپایه‌ی شواهد و مشارکت اجتماعی تبدیل شود. در واقع، قصد دانشجویان (دانشجویان به‌مثابه روشنفکران جوان و کارگران آینده) برای تغییر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و آموزش می‌بینند، و در صورت امکان، مشارکت واقعی آنها در فرآیند تغییر (در فضای دانشگاه و خارج از آن) می‌تواند منبع اصلی آموزش آنها شود.

دانشجویان باید آموزش فلسفه و نظریه‌ی علمی به خودشان را مطالبه کنند. آنها باید برنامه‌ی درسی را مطالبه کنند که شامل دروس الف) نظریه‌ی علمی دقیق و جامع برای کل جامعه و بخش‌های مشخص آن (مانند فقر کودکان، ستم بر زنان، آسیب‌های محیط‌زیستی و غیره) و ب) نظریه‌ی نظریه‌پردازی جامعه و رابطه‌ی آن با طبیعت باشد [۱۵]. چنین برنامه‌ی درسی دانشجویان را مجهز به ابزارهای فلسفی و علمی-نظری مناسب می‌کند تا آنها را قادر سازد پرسش‌های جالب و گیرایی در مورد جامعه و نظرات مربوط به آن بپرسند. دانشجویان باید آموزشی را مطالبه کنند که آنها را در چارچوب‌های فلسفی ماتریالیسم و دیالکتیک، ماهیت دانش علمی و غیره پرورش دهد. اساتید دانشگاه باید از زمینه‌های اجتماعی مختلف از نظر نژاد، جنسیت و گرایش جنسی باشند. دانشگاهی که برای مثال تحت سلطه‌ی اساتید سفیدپوست (مرد) است چیز خوبی از آب در نمی‌آید. اگر جامعه‌ی آینده باید جامعه‌ای باشد که در آن مردان و زنان و افراد با رنگ‌ها و ملیت‌های مختلف با هم کار می‌کنند، بهتر است بکوشیم تا جای امکان این دیدگاه را در حال حاضر عملی کنیم. بنابراین، دانشجویان (و مربیان آنها) باید در مبارزه با تعصبات سازمانی علیه گروه‌های حاشیه‌ای در دانشگاه شرکت کنند. اما این مسئله یک پرسش عمومی را برای آنها ایجاد می‌کند: آیا جامعه‌ای که در آن سرمایه‌داران و افسران ارتش/پلیس به‌طور فزاینده‌ای زن و اقلیت‌های نژادی هستند جامعه‌ای لزوماً بهتر است؟ یا این امر بیشتر مربوط به وظیفه‌ی همین الان ماست: تا جایی که یک استاد غیرسفیدپوست یا یک استاد زن به‌ترتیب بر نابرابری نژادی یا جنسیتی به‌عنوان شکل غالب نابرابری تأکید می‌کند، آیا از نظر عینی (بدون توجه به مقاصد ذهنی آنها) این مسئله درست نیست که مشارکت ایدئولوژیک حیاتی و

اساسی‌شان در جهت تداوم وجود نظم طبقاتی فعلی است که به‌هرحال علت اصلی نابرابری نژادی و جنسیتی به‌شمار می‌رود؟

دانش‌آموزان باید خواستار تنوع باشند. اما، آنها باید گستره‌ای از تنوع آموزشی/دانشگاهی را طلب کنند که فراتر از سیاست‌های هویتی که در برخی جاها (مثلاً بریتانیا) شامل استعمارزدایی از برنامه درسی است، گسترش یابد (Arshad, 2021; Magnolol, 2017; Mintz, 2021). برنامه‌ی درسی باید فرصتی برای درک (الف) رنج عظیم ناشی از ستم خاص بر اساس نژاد، جنسیت، طبقه، ملیت، مذهب و غیره و (ب) مبارزات مردم علیه ظلم فراهم کند. دامنه‌ی دروس و مطالعات، سخنرانی‌ها و بحث‌های کلاسی باید گسترده شود، تا بتوان به پرسش‌های مطرح شده در بخش آخر در فضایی دانشگاهی، محترمانه و مشارکتی پرداخت. دانشجویان باید فرصتی برای خواندن مطالب تولیدشده توسط محققان سراسر جهان را داشته باشند و از تجربه‌ی اساتید آن‌ها در زمینه‌های مختلف اجتماعی-فرهنگی و جغرافیایی بیاموزند. تأمل در تجربه‌ی شخصی فرد از فرآیندهای اجتماعی، اگر مورد توجه یک نظریه‌ی مناسب قرار گیرد، می‌تواند به‌طرز ثمربخشی به تفکر فرد کمک کند. از این نظر، جنبش استعمارزدایی احتمالاً حاوی عنصری مترقی است. هرچند بدان معنا نیست که دانشجویان نباید آثار اساتدان سفیدپوست در مورد مثلاً جنوب جهانی یا نژادپرستی را مطالعه کنند. همچنین کسی نباید فکر کند که چون یک پروفیسور سفیدپوست در یک کشور توسعه‌یافته زندگی می‌کند، حتی اگر تجربه شخصی‌اش از فرآیندهای اجتماعی بتواند کمکی به فهم او بکند، لزوماً نژادپرست است یا الزاماً قادر به درک جنوب جهانی یا نژادپرستی و امپریالیسم نیست. انسان‌ها قادرند با زندگی دیگران که احتمالاً نمی‌توانند آن را تجربه کنند ارتباط برقرار کنند و این توانایی را می‌توان با آگاهی نظری افزایش داد.

بنابراین مهم‌ترین خواسته‌ی دانشجویان باید بورژوازی‌زدایی از برنامه‌ی درسی باشد. برنامه‌ی درسی موجود در همه‌جا، جامعه‌ی فعلی را جاودانه و طبیعی می‌داند. این امر باید به چالش کشیده شود. اگر برنامه‌ی درسی تقسیمات مبتنی بر سرمایه‌داری و طبقه را ابدی تلقی کند، فضای ساختاری برای اساتید طبقه‌ی متوسط با اندیشه‌های بورژوازی

و خرده‌بورژوازی ایجاد می‌شود تا همیشه برای «مخاطبان اجباری» خود (دانشجویان) از جمله تحت‌عناوین مترقی و انتقادی بر این شکاف‌ها تأکید کنند. ایده‌ها و منافع ارتباط نزدیکی با هم دارند. برنامه‌ی درسی باید منعکس‌کننده‌ی منافع اکثریت (توده‌ها) باشد، یعنی مردان و زنان از نژادها و ملیت‌های مختلف که یا باید برای مزد کار کنند یا برای سیر شدن‌شان مقادیر ناچیزی کالا/خدمات را بفروشند و مورد خشونت پلیس قرار می‌گیرند و در معرض انواع تبعیض‌های اجتماعی-فرهنگی هستند. دانشجویان باید زیرساخت‌های نظری انتقادی مردم‌محور را مطالبه کنند. آنها باید خواهان آموزش رادیکال، یا «ساخت فضاهای آموزشی مشخص- در مدارس، اتاق‌های همایش دانشگاه، مراکز فرهنگی، اتحادیه‌ها، جنبش‌های اجتماعی، مجامع مردمی برای فعالیت‌های سیاسی و غیره» برای پرورش و دامن زدن به پراکسیس انقلابی شوند» (McLaren, 2005: 15).

آموزش به‌عنوان یک نیاز انسانی باید بدون میانجی دست‌های نامرئی بازار تحت سلطه‌ی شرکت‌ها یا دست‌های بسیار مرئی دخالت‌های بی‌مورد دولت و نفوذ ناروای بوروکراسی دانشگاهی برآورده شود. دانشجویان باید خواستار توقف فوری کالایی‌سازی و کنترل نامحسوس شرکتی بر آموزش و بوروکراتیزه کردن آن و همچنین اختلاط دین و آموزش شوند که به نام آموزش، ایده‌های شبه‌علمی و دینی آموزش داده می‌شود (فرآیند اخیر در مقیاس بزرگ در کشورهایی مانند هند در حال وقوع است). موانعی که دانشجویان هنگام طرح این مطالبه با آن مواجه می‌شوند، منبع عظیمی برای آموزش آنها خواهد بود: آنها سازوکارها و روابط اجتماعی پس‌پشت آموزش را که اکنون دریافت می‌کنند، درک خواهند کرد.

دانشجویان پس از سال‌ها تحصیل مقدار زیادی بدهی انباشت می‌کنند [۱۶]. همچنین اکثر دانشجویان بیکار یا نیمه‌بیکار یا بدون دستمزد معیشتی یا امنیت شغلی باقی خواهند ماند. این واقعیت‌های عینی تأثیر نامطلوبی بر آموزش آنها می‌گذارد. اگر دانشجویی و/یا اعضای خانواده‌اش روز گذشته ناهار یا شام نخوردند چون توانایی خرید غذای کافی را ندارند، چقدر می‌تواند در حین سخنرانی در مورد فقر هشیار باشد؟ از این گذشته، قبل از این که بتواند به طور مؤثری در فرآیند یادگیری شرکت کند، باید

غذا بخورد و سرپناه، لباس، دارو و دسترسی به وسایل نقلیه و غیره داشته باشد. بنابراین، بخش مهمی از سیاست دانشجویی (از جمله اتحادیه‌های دانشجویی) باید صرف این شود که همه‌ی مردان و زنان توانمند به شغلی مطمئن با مزد مناسب و تعدیل‌شده بر اساس تورم برای کارشان و بدون هیچ‌گونه تبعیض جنسیتی یا نژادی یا هرگونه تبعیض دیگری دست یابند. مطالبه‌ی تحصیلات و درخواست شرایط مادی رضایت‌بخش زندگی عمیقاً به هم مرتبطاند. دانشجویان نمی‌توانند آموزش خوبی از زنان و مردانی دریافت کنند که با نامنی شغلی و دستمزدهای ناچیز استخدام شده‌اند و به آن‌ها اجازه‌ی تأمین نیازهای اساسی و جبران ارزش آموزش چندین دهه‌ای‌شان را نمی‌دهد. بنابراین، دانشجویان نیز باید بخواهند اساتیدشان شغل مطمئن و مزد مناسب داشته باشند و به‌عنوان متحدان سیاسی استادان خود عمل کنند. تظاهرات دانشجویی علیه کاهش بودجه در آموزش نولیبرالی (و افزایش شهریه‌ها) در بسیاری از نقاط جهان نشانه‌ی دلگرم‌کننده‌ای از ظهور خشم طبقاتی مشروع در میان دانشجویان است. آنچه لازم است این است که سیاست دانشجویی باید بخشی از اتحاد گسترده‌تری از نیروها، از جمله کارگران، کشاورزان، معلمان و همه کسانی باشد که تحت رهبری دموکراتیک آگاهی طبقاتی کارگران با تهاجم به حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند.

نتیجه‌گیری

مبارزه‌ی طبقاتی جنبه‌ی ضروری جامعه‌ی طبقاتی از جمله سرمایه‌داری است. در حالی که مردم عادی برای بهبود شرایط خود درگیر مبارزه می‌شوند، طبقه‌ی حاکمی که منابع مولد جامعه و همچنین قدرت دولتی را اداره می‌کند برای دفاع از امتیازات طبقه‌ی حاکم درگیر مبارزه می‌شود. بنابراین، مبارزه‌ی طبقاتی از پایین و از بالا و بر سر منافع طبقاتی متضاد و در حوزه‌ی ایده‌های مربوط به منافع طبقات متضاد رخ می‌دهد.

لزوم مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک از بالا از این واقعیت ناشی می‌شود که مادامی که منابع در دست یک تا ده درصد بالای جامعه است بازتولید سرمایه‌داری تضمین نمی‌شود، بنابراین از نظر اقتصادی اکثریت عمده‌ای از جامعه را وادار می‌کند به کار

مزدی وابسته شوند یا زمانی که برای حقوق‌شان مبارزه می‌کنند، پلیس علیه آن‌ها وارد عمل می‌شود. همچنین لازم است که مردم عادی تقریباً داوطلبانه تحت تأثیر نظراتی قرار بگیرند که آن‌ها را وامی‌دارد شرایط موجود را به‌سان موقعیتی طبیعی یا ذاتاً برای همه خوب بپذیرند. اما، این ایده‌ها نیز به چالش کشیده می‌شوند و به این ترتیب مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک رخ می‌دهد. دانشگاه محل اصلی مبارزه‌ی ایدئولوژیک از بالا و پایین است. اساتید عموماً ایده‌هایی را تبلیغ می‌کنند که کم‌وبیش بازتولید سرمایه‌داری را آن‌گونه که هست یا در اشکال کمی اصلاح‌شده توجیه می‌کنند. آنها این تصور را به وجود می‌آورند که دانشگاه از نظر طبقاتی بی‌طرف است. برخی از ایده‌هایی که اساتید تدریس می‌کنند (مانند پسامدرنیسم و همچنین اقتصاد بازار آزاد) نیز پیش‌درآمد سیاست‌های فاشیستی پساحقیقت بوده است که هجوم به دانشگاه‌ها و کارشناسان را سازمان داده است (Das, 2023a; 2023b). نظراتی که استادان دانشگاهی تولید و منتشر می‌کنند، می‌توانند از دیدگاهی مترقی، که مغایر با دیدگاه راست افراطی است، توسط دانشجویانی به چالش کشیده شود که نه‌تنها دانشجویان هستند، بلکه «کارگران آینده» اند (و در واقع توسط آن معدود اساتیدی که روشنفکران ارگانیک مردم عادی هستند). با توجه به تهدید فاشیستی و نابرابری گسترده، اساتید و دانشجویان نمی‌توانند نقش ناظران بی‌طرف تضاد بین طبقات اصلی و بین قوای دموکراسی و قوای اقتدارگرا را بر عهده بگیرند. بدون مبارزه‌ی طبقاتی از پایین، هر مشروعیت ناچیز دانشگاهی نزد توده‌ها، به خطر می‌افتد. به‌عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی از پایین، مهم است که ایده‌ی دانشگاه به‌سان مکانی از نظر طبقاتی بی‌طرف را نقد کنیم.

فضای تولید و مبادله‌ی سرمایه‌داری فضای استثمار و همچنین عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است. به همین ترتیب، دولت در محدوده‌ی خود صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است. ایدئولوژی‌ها و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، مانند دانشگاه‌ها، «سوژه‌هایی را تولید می‌کنند که می‌توانند علیه ایدئولوژی طبقه حاکم عمل کنند، و بدون ظهور آنها "نه شورش، نه کسب آگاهی انقلابی و نه انقلاب امکان‌پذیر نخواهد بود"» (آلتوسر به نقل از میلز، 2014). تا جایی که «مبارزات در درون ایدئولوژی‌ها و دستگاه‌های

ایدئولوژیک دولت "پیش‌درآمدهای" هر انقلاب اجتماعی هستند و ایدئولوژی دولت را بی‌ثبات می‌کنند تا راه را برای تسخیر دولت توسط پرولتاریا با هدف ایجاد یک جامعه‌ی کمونیستی آماده کنند. (آلتوسر به نقل از میلز، 2014)

مبارزه‌ی اقتصادی-سیاسی در دانشگاه از بالا شامل نولیبرال‌سازی دانشگاه است که منجر به تجربه‌ی آموزشی نامطلوب دانشجویان می‌شود و شرایط کار/زندگی نامناسبی را برای کارکنان دانشگاهی از جمله اساتید و همچنین دانشجویان به‌عنوان کارگران پاره‌وقت ایجاد می‌کند. به همین دلیل، «دانشکده‌ها قرار است حتی به میدان‌های نبرد مهم‌تری بین چپ و راست و همچنین بین کارگران و رؤسای دانشگاه‌های نولیبرال آنها بر سر ماهیت و عملکرد آموزش عالی تبدیل شوند» (Sexton, 2016-2017). «همانطور که به لطف یورش سرمایه‌داری نولیبرال به آموزش، اکثریت اعضای هیئت علمی در حال تبدیل شدن به طبقه‌ی کارگر دانشگاهی هستند،

دانشگاه . . . می‌تواند برای اولین بار توسط «روشنفکران ارگانیک» طبقه‌ی

کارگر فتح شود. اگر این اتفاق بیفتد، دانشگاه می‌تواند نقشی کلیدی در جنبش

اجتماعی بزرگ‌تر بعدی برای عدالت اقتصادی و اجتماعی ایفا کند- اما نه

به‌عنوان یک رهبر، بلکه با پیوستن به بقیه‌ی طبقه کارگر. (Mills, 2014)

من بر لزوم آموزش نظری، شامل نقد نظری جامعه تأکید کرده‌ام. اما نظریه و نقدها برای تغییر جامعه کافی نیست [۱۷]. پرسشگری از نظرات اساتید دانشگاه کافی نیست. همچنین تغییر آموزشی صرف شامل معرفی برنامه‌ی درسی مترقی‌تر نیز کافی نیست: «تغییر آموزشی نمی‌تواند سرمایه‌داری را سرنگون کند (Hill, 2017: 47). اما تغییر نیز بدون حضور ایده‌های تغییردهنده که در مورد جهان و منتقد آن هستند، و بدون این‌که این نظرات به طور گسترده با/توسط توده‌ها به اشتراک گذاشته شوند، ممکن نیست. به تعبیر مارکس (1843)، «سلاح نقد که دانشجویان/اساتید مترقی (و دیگران) ممکن است از آن استفاده کنند، «نمی‌تواند جایگزین نقد سلاح در دست توده‌ی مردم شود» زیرا نیروی مادی ساختار سرمایه‌داری باید با نیروی مادی قدرت سیاسی آگاهی طبقاتی توده‌های سازمان‌یافته سرنگون شود. برای مثال، دانشجویان و اساتید مترقی آنها باید در دفاع پیکارجویانه از آزادی دانشگاهی علیه «فرهنگ طرد» (cancel

(culture) متعلق به اقتدارگرایی راست‌افراطی شرکت کنند، و به‌ویژه باید از آزادی خود برای بیان حقیقت در مورد تعرض طبقه‌ی حاکم به معیشت مردم عادی و حقوق سیاسی آنها دفاع کنند. اما بدان معنا نیست که سلاح نظریه‌ی انقلابی، که عناصر مترقی در دانشگاه می‌توانند به‌عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک خود از پایین به آن کمک کنند، ناتوان است: در واقع، «نظریه» ... به محض این‌که [ذهن] توده‌ها را درگیر کرد، به نیروی مادی تبدیل می‌شود و زمانی توده‌ها را درک می‌کند که «ریشه‌ی موضوع»، یعنی ریشه‌ی مشکلات آن‌ها را بفهمد که در نهایت از روابط طبقاتی جامعه و موانع سیاسی برای مبارزه و ساختن جامعه‌ای بسیار بهتر سرچشمه می‌گیرد که واقعاً دموکراتیک است و از نظر محیط‌زیستی جامعه‌ی جهانی پایدار فراسوی حاکمیت سرمایه است. دانشگاه عموماً ایده‌هایی را آموزش نمی‌دهد که ریشه‌ی موضوع را درک کنند، بنابراین برای آموزش این ایده‌ها، مطالبه‌ی تغییر ایدئولوژی [۱۸] باید توسط دانشجویان و استادان مترقی مطرح شود.

زمانی دانشجویان در مطالبه‌ی خود موفق می‌شوند که استادان ایده‌هایی را به آنها آموزش دهند که به آنها کمک کند تا ریشه‌های جهان را درک کنند- یعنی بفهمند که چگونه ریشه‌ی مشکلات جامعه، از جمله فقر، خشونت پلیس، نژادپرستی و نابرابری، در نهایت در روابط طبقاتی و موانع سیاسی مبارزه برای جامعه‌ای بدون شکاف طبقاتی است- و وقتی ایده‌های کلاس درس به آرامی مرزهای کلاس را در می‌نوردد تا ذهن‌ها را درگیر کند، آنگاه آن ایده‌های کلاس می‌تواند به یک «نیروی مادی» تبدیل شود. همچنین دانشجویان باید از طریق گروه‌های مطالعاتی مستقل از اساتید بورژوازی و در صورت امکان از طریق همکاری با فعالان سوسیالیست و رادیکال، در داخل و خارج از دانشگاه، تلاش‌هایی را برای خودآموزی آن نظرات انجام دهند. اگر درست است که «رهایی طبقه‌ی کارگر باید توسط خود طبقه‌ی کارگر انجام شود» (International Workingmen's Association, 1864) در این صورت این نیز درست است که رهایی دانشجویان و جوانان («کارگران آینده») از شکل سرمایه‌دارانه‌ی آموزش، از جمله ایدئولوژی سرمایه‌داری ارائه‌شده در دانشگاه باید اقدامی برای خودآموزی آنها باشد.

چنین خودآموزی باید بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک و سیاسی از پایین در دانشگاه و خارج از آن شود.

«[راجو جی داس](#)» استاد دانشگاه یورک در تورنتو است. جدیدترین کتاب او که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد، «تئوری طبقاتی مارکسیستی برای جهان شک‌اندیش» است. او در حال نوشتن کتابی درباره‌ی جلد اول سرمایه مارکس با عنوان «مارکس، سرمایه و سرمایه‌داری معاصر: چشم‌انداز جهانی» است. داس عضو هیئت تحریریه‌ی «علم و جامعه: مجله تحلیل و تفکر مارکسیستی» است.

منبع اصلی:

Raju J. Das (2023), [Capitalism, Class Struggle and/in Academia](#), Critical Sociology, Volume 49 Issue 6, September.

یادداشت‌ها

- [1] در مورد بحث انتقادی پیرامون مفهوم نقد بنگرید به (Das 2014)
- [2] در مورد نظریه‌ی طبقاتی بنگرید به (Das 2014)؛ همچنین (O'Neill and Wayne 2017) و (Wright 2005).
- [3] این نظر از این واقعیت نشأت می‌گیرد که طبقات بر اساس منافع بخش‌های مختلف، وفاداری‌های سیاسی‌شان و بر اساس هویت اجتماعی-فرهنگی و جغرافیایی تقسیم می‌شوند.
- [4] حتی اگر دولت بودجه‌ای را فراهم کند که سطح آن در حال کاهش است و منجر به افزایش کالایی‌شدن آموزش شود، این بودجه‌ی محدود به‌طور فزاینده‌ای شامل رشته‌های آموزش فنی، مهندسی اجتماعی، سیاست هویت و غیره می‌شود و این‌ها در اولویت قرار می‌گیرند.
- [5] این سطور که بیش از ۱۰۰ سال پیش نوشته شده است، می‌توانست امروز برای توصیف جهان دانشگاهی (و نه فقط آن جهان) در قرن بیست‌ویکم نوشته شود. درباره‌ی قدرت مارکسیسم و طرد سیاسی آن در دانشگاه بنگرید به: (Das 2013, 2019, 2020).
- [6] من و دانشجویان فارغ‌التحصیل کنونی و گذشته‌ام در حدود ۱۰ سال گذشته تا زمانی که همه‌گیری کرونا رخ داد با تشکیل یک گروه کتابخوانی که جلسات روشنفکری را برای همه برگزار می‌کند، خودمان را آموزش داده‌ایم. اخیراً، برخی از ما یک گروه مطالعاتی تشکیل داده‌ایم که شامل اساتید، دانشجویان و

پژوهشگران سوسیالیست و فعال دانشگاه می‌شود تا در خارج از محدوده‌ی دانشگاه به بحث درباره مارکسیسم و سیاست سوسیالیستی بپردازند.

[7] در توضیح هر چیزی - مهاجرت، گرمایش جهانی، شرایط مردم بومی، بیماری‌های همه‌گیر، بیکاری و غیره - باید آنها را به کلیت گسترده‌تری که آنها بخشی از آن هستند مرتبط کرد، که وقتی کاملاً گسترش یافت، می‌تواند به‌طور بالقوه ماهیت کل را منعکس کند. اما آیا اساتید به ایده‌ی کلیت اعتقاد دارند؟

[8] البته شرایط عینی مادی شامل شرایط محیطی است که توسط فعالیت‌های انسانی تحت روابط اجتماعی معین تولید دائماً دگرگون می‌شود.

[9] متمایز از دسته‌ی «روشنفکران ارگانیک» طبقه‌ی کارگر نزد گرامشی هستند که کار خود را ذاتاً با مبارزه‌ی طبقاتی مرتبط می‌دانند.

[10] در واقع انباشت اولیه‌ی مدرنی حکمفرماست که مارکس در سرمایه (۱۸۸۷) تحلیل می‌کند.

[11] این سیاست فرهنگی شناخت گفتمانی به‌سان ابزاری برای رفع نیاز به سیاست طبقاتی است که برای مثال، مطابق با اصل نهفته در هیئت دولت متنوع جو بایدن است، جایی که بسیاری از مردان و زنان رنگین‌پوست صاحبان مشاغل فعلی/سابق هستند که زندگی آنها بستگی به استثمار مردم عادی در ایالات متحده و خارج از آن دارد.

[12] به بیان دقیق‌تر، این مکتب بازگوکننده‌ی این ایده است که بسیاری از روش‌های کاملاً متفاوت، «و در عین حال به یک اندازه معتبر» برای شناخت جهان وجود دارد، و علم فقط یکی از آنهاست. (Boghossian, 2006: 2).

[13] [نویسنده از اصطلاح (happen on the head of a pin) استفاده کرده و در پانویس در توضیح آن نوشته است:] بیان اینکه یک فرآیند اجتماعی happen on the head of a pin به این معناست که همه‌جا یکسان است. [در ترجمه متن اصلی از معادل قابل فهم تر این عبارت استفاده کردم. (م)]

[14] تقسیم‌بندی اصلی جامعه شرط تقسیمات دیگر است و بیش از این که توسط آن‌ها شکل بگیرد، به آن‌ها شکل می‌دهد.

[15] چنین نظریه‌ای شامل نظریه‌ی وجود و نظریه‌ی معرفت علمی معتبر درباره‌ی وجود می‌شود. یک نظریه‌ی صحیح از هستی و معرفت باید از اتمیسم و ایده‌آلیسم بدون انکار نقش افراد و ایده‌ها اجتناب کند (Das, 2017: 175-211).

[16] با توجه به: Friedman (2020)

۴۵ میلیون وام‌گیرنده وجود دارد که مجموعاً دارای حدود ۱.۶ تریلیون دلار بدهی وام دانشجویی در ایالات متحده هستند. بدهی وام دانشجویی در حال حاضر دومین رده‌ی بدهی مصرف‌کننده پس از بدهی وام مسکن و بالاتر از کارت ای اعتباری و وام‌های خودرو است.

- [17] نظریه یا به طور گسترده‌تر ایده‌های روشنفکری، تنها یکی از مؤلفه‌های متعدد مورد نیاز برای تغییرات اجتماعی اساسی است. مؤلفه‌های دیگر عبارتند از: ایده‌های نشأت‌گرفته از نظریه (یا از تجزیه و تحلیل آگاهانه نظری از واقعیت مشخص) که توده‌ها می‌توانند با آنها ارتباط برقرار کنند، برانگیخته شوند و سازماندهی کنند (Das, 2019, 2020; Lenin, 1902).
- [18] همانطور که تروتسکی می‌گوید، این مطالبات شرایط کنونی و سطح آگاهی کنونی کارگران را به پروژه‌ی تصرف قدرت دولتی مرتبط می‌کند.

منابع

- Althusser L (1970) Philosophy as a revolutionary weapon. New Left Review 64.
Available at: <https://newleftreview.org/issues/i64/articles/louis-althusser-philosophy-as-a-revolutionary-weapon.pdf>
- Althusser L (2001) Lenin and Philosophy and Other Essays. New York: Monthly Review Press.
- Arshad R (2021) Decolonising the curriculum: how do I get started.
Available at: <https://www.timeshighereducation.com/campus/decolonising-curriculum-how-do-i-get-started>
- Boghossian P (2006) Fear of Knowledge. Oxford: Clarendon press.
- Brass T (2021) Marxism missing, Missing Marxism. Leiden: Brill.
- Clawson D, Leiblum M (2008) Class struggle in higher education. Equity & Excellence in Education 41(1): 12–30.
- Das R (2011) Significance of counter-hegemonic culture. Radical Notes, 27 November. Available at: <https://radicalnotes.org/2011/11/27/significance-of-a-counter-hegemonic-culture-an-urgent-need-for-marxist-reading-groups/>
- Das R (2013) The relevance of Marxist academics. Class, Race and Corporate Power 1(1): 1–10. <https://www.jstor.org/stable/48644365>
- Das R (2014) A Contribution to the Critique of Contemporary Capitalism: Theoretical and International Perspectives. New York: Nova Science Publishers.
- Das R (2017) Marxist Class Theory for a Sceptical World. Leiden; Boston, MA: Brill.
- Das R (2019) Revolutionary theory, academia and Marxist political parties. Links: International Journal of Socialist Renewal, 20 October.
Available at: <http://links.org.au/revolutionary-theory-academia-and-marxist-political-parties>

- Das R (2020) The marginalization of Marxism in academia. Monthly Review Online, 6 February. Available at: <https://mronline.org/2020/02/06/the-marginalization-of-marxism-in-academia/#:~:text=And%20the%20marginalization%20of%20Marxism,to%20be%20marginalized%20and%20excluded.>
- Das R (2021) Educators need to be educated: or, 'class struggle' in academia. *Capital & Class* 45(3): 339–346.
- Das R (2022a) *Marx's Capital, Capitalism and Limits to the State: Theoretical Considerations*. London: Routledge.
- Das R (2022b) On the communist manifesto: ideas for the newly-radicalizing public. *World Review of Political Economy* 13: 209–244. Available at: <https://www.jstor.org/stable/pdf/48687800.pdf>
- Das R (2022c) Theory and class struggle: a dialectical approach. *Links: International Journal of Socialist Renewal*. Available at: <http://links.org.au/theory-and-class-struggle-dialectical-approach>
- Das R (2022d) Why is identity politics not conducive to achieving sustained social justice? *Dialectical Anthropology*. Epub ahead of print 14 October.
- Das R (2023a) The post-truth condition in capitalist society: a critical enquiry. *International Critical Thought* 13(1): (forthcoming).
- Das R (2023b) *Contradictions of capitalist society and culture: Dialectics of love and lying*. Leiden: Brill (forthcoming).
- Eagleton T (2007) *Ideology*. London: Verso Books.
- Friedman Z (2020) Student loan debt statistics in 2020: a record \$1.6 trillion. *Forbes*, 3 February. Available at: <https://www.forbes.com/sites/zackfriedman/2020/02/03/student-loan-debt-statistics/?sh=74cd2f1b281f>
- Fukuyama F (1989) The end of history? *The National Interest* 16: 3–18.
- Gramsci A (1971) *Selections from Prison Notebooks* (eds Hoare Q, Smit G). New York: International Publishers.
- Heller H (2016) *The Transformations of Higher Education in the United States since 1945*. Chicago, IL: University of Chicago press.
- Hill D (2017) Social class and education. In: O'Neill D, Wayne M (eds) *Considering Class*. Leiden: Brill, 31–50.
- Horton J (1977) A contribution to the critique of academic Marxism: or how the intellectuals liquidate class struggle. *Synthesis* 2(12): 78–104.

- Hosseini M (2021) What is Left in the Neoliberal University? New Politics, 15 October.
Available at: <https://newpol.org/what-is-left-in-the-neoliberal-university/>
- International Workingmen's Association (1864) General rules.
Available at:
<https://www.marxists.org/history/international/iwma/documents/1864/rules.htm>
- Lenin V (1902) What is to be done?
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/lenin/works/download/what-itd.pdf>
- Lenin V (1905) The socialist party and non-party revolutionism.
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/dec/02.htm>
- Lenin V (1908) Marxism and revisionism.
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1908/apr/03.htm>
- Lewontin R (1979) Marxists and the university. New Political Science 1(2-3): 25-30.
- McLaren P (2005) Critical pedagogy and class struggle in the age of neoliberal globalization: notes from history's underside. The International Journal of Inclusive Democracy 9(1): 65-90.
- Magnolol W (2017) Coloniality is far from over, and so must be decoloniality. Aftercall: A Journal of Art, Context and Enquiry 2017(43): 38-45.
- Marx K (1843) The introduction to contribution to the critique of Hegel's philosophy of right. Available at:
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1843/critique-hpr/intro.htm>
- Marx K (1845) Theses on Feuerbach.
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/theses/theses.htm>
- Marx K (1859) A contribution to the critique of political economy.
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>
- Marx K (1887) Capital volume 1.
Available at:
<https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/Capital-Volume-I.pdf>
- Marx K, Engels F (1845) German ideology.

Available at:

https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/Marx_The_German_Ideology.pdf

- Mills N (2014) Louis Althusser & academic Marxism: against the current.

Available at: <https://againsththecurrent.org/atc173/p4298/>

- Mintz S (2021) Decolonizing the academy. Inside Highered, 22 June.

Available at: <https://www.insidehighered.com/blogs/higher-ed-gamma/decolonizing-academy>

- Moufawad-Paul J (2018) Academic training and class struggle.

Available at: <https://moufawad-paul.blogspot.com/2018/12/academic-training-and-class-struggle.html>

- Ollman B (2015) What is political science? What should it be? International Critical Thought 53: 362–370.

- O'Neill D, Wayne M (2017) Considering Class. Leiden: Brill.

- Rosengarten F (2014) The Revolutionary Marxism of Antonio Gramsci. Leiden: Brill.

- Sexton S (2016–2017) Knowledge factories for capitalism.

<https://isreview.org/issue/110/knowledge-factories-capitalism/index.html>

- Trotsky L (1942) In defense of Marxism. Marxists.org.

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/idom/dm/dom.pdf>

- Trotsky L (1973) Problems of Everyday Life. New York: Monad Press.

- Wright C (2005) Approaches to Class Analysis. Cambridge: Cambridge University Press.